

تارنمای «همت»

جنگ اوکراین از نگاه چینی‌ها

دیدگاه چین در قبال سیاست بین‌الملل

فروردین ۱۴۰۱

فهرست مطالب

- هم مقدمه و هم پی نوشت ۳
- صلح را گرامی بداریم، با هم در اتحاد کار کنیم و یک آینده‌ی برد-برد را برای آسیا-اقیانوسیه
دنبال کنیم ۱۲
- جنگ، ریسک و روابط ۲۱
- سرمقاله‌ی گلوبال تایمز: آمریکا نمی‌تواند انتظار داشته باشد که چین تحت سرکوب‌اش
همکاری کند ۲۷
- نتایج احتمالی جنگ روسیه و اوکراین و انتخاب چین ۳۲
- "انزوای" باشکوه در جنگی درون اروپا ۴۱
- متهم ساختن چین در نزاع روسیه و اوکراین، مُهمَل و مضحک است ۴۷
- روابط چین-روسیه مهم‌ترین دارایی استراتژیک است که با تحریک آمریکا نمی‌تواند آسیب
بینید ۵۱
- مردم چین کوچک‌ترین تحولات در رویارویی روسیه-آمریکا را دنبال می‌کنند ۵۵
- هماهنگی دو سوی اقیانوس اطلس در قبال چین؟ ۶۰
- معضل دوگانه‌ی امنیت ۶۶

هم مقدمه و هم پی نوشت

تمام گمانه‌زنی‌ها در مورد آینده‌ی قدرت در روابط بین‌المللی به یک‌جا ختم می‌شود: چین. در ابعاد بسیار گسترده‌ای، در شبه‌تحلیل‌ها و نوشته‌هایی که به شدت از ضعفِ معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه رنج می‌برند و در بهترین حالت، چیزی جز جی‌دی‌پی‌باوری (سنخی جدید از اقتصادباوری که پست‌تر از اقتصادباوری کلاسیک است)، و در بدترین حالت، چیزی جز رمالی و طالع‌بینی شبه‌سیاسی نیستند، این گمانه مطرح می‌شود که «هژمونی جهانی در حال انتقال از آمریکای در حال افول به چین عروج کرده یا در حال عروج» است. هدفِ «همت» در این نوشتار نقد افول‌گرایی نیست: ما **افول‌گرایی** و انگاره‌ی «**افول آمریکا**» را تاکنون از چند زاویه نقد کرده‌ایم و در آینده‌ی نیز از زوایای دیگری آن را نقد خواهیم کرد. هدف در این جا، فهم سیاست خارجی چین و نگاه چین به مقوله‌ی امنیت و همین‌طور مفهوم هژمونی جهانی از زاویه‌ی نگاه چینی‌ها به جنگ اوکراین است. آن گمانه‌زنی‌ها و شبه‌تحلیل‌ها در مورد «افول آمریکا و انتقال هژمونی به چین»، حتی زحمتِ بررسی مواضع دولت چین و رویکرد تحلیل‌گران چینی را نیز بر خود هموار نکرده‌اند: تا آن جا که به چین مربوط می‌شود، افول‌گرایان تنها ادعاهایی بررسی نشده و گمانه‌هایی خام و پوچ را مطرح کرده‌اند. نوشته‌ی حاضر، به جز این مطلب که هم نقش مقدمه و هم پی‌نوشت را دارد، تماماً ترجمه است: در این نوشته سعی شده با ترجمه‌ی کامل ۱۰ مطلب از سیاست‌مداران یا تحلیل‌گران مستقر در

چین، موضع دولت چین نسبت به جنگ اوکراین و همچنین نگاه چینی‌ها نسبت به مسائل کلانی جهانی نظیر بلوک‌بندی قدرت و جنگ افروزی آمریکا تشریح شود. این ۱۰ مطلب، بسیار گویا هستند و خواندن کامل آن‌ها به خواننده‌ی جویای حقیقت، توصیه می‌شود؛ چرا که مطالعه‌ی مقدمه و پی‌نوشت کوتاه جاری به هیچ‌وجه جایگزینی برای آن‌ها نخواهد بود.

بررسی مطالب زیر و همچنین اظهارات دولت‌مردان چینی و تحلیل‌گران نزدیک به دولت چین نشان می‌دهد که رکن اصلی سیاست خارجی چین در حال حاضر، ردّ هژمونی طلبی است. به بیان شی‌جین‌پینگ رئیس‌جمهور این کشور، «چین هر قدر هم که قدرتمند و قوی رشد کند، هرگز به دنبال هژمونی، توسعه‌طلبی یا حوزه‌ی نفوذ نخواهد بود. همچنین چین هیچ‌گاه در مسابقه‌ی تسلیحاتی درگیر نخواهد شد». وی همچنین می‌گوید: «تفاوت‌ها در تاریخ، فرهنگ و نظام اجتماعی نباید بهانه‌ای برای تقابل و آنتاگونیسم یا هم‌ستیزی شود، بلکه باید این تفاوت‌ها، محرک و مشوّقی برای همکاری شود». به‌جای هژمونی‌طلبی و ستیز در عرصه‌ی بین‌المللی، چین از «چندجانبه‌گرایی بی‌قید و شرط» دفاع می‌کند: به بیان شی‌جین‌پینگ، «چندجانبه‌گرایی نباید به مستمسکی برای اقدامات یکجانبه‌گرایانه تبدیل شود... چندجانبه‌گرایی‌گزینشی، نباید گزینه‌ی انتخابی ما باشد».

در موضع‌گیری در قبال جنگ اوکراین، چین با ردّ هژمونی‌طلبی، بر «امنیت مشترک» تأکید دارد. شین‌پینگ، یکی از مفسران گلوبال‌تایمز و چاینا دیلی در مطلبی می‌نویسد: «هژمونی، منشأ شرّ و آشوب است، در حالی که امنیت مشترک، تنها گزینه‌ی درست

برای اجتناب از بحران‌ها و خاتمه دادن به آن‌ها است. چه در اروپا و چه آسیا، مبنای منطقی امنیت، یکی است: نمی‌توان منحصرأً از امنیت بهره برد، بلکه امنیت، صرفاً مشترک است؛ امنیت، یک بازی با حاصل جمع صفر نیست، بلکه یک همکاری برد-برد است».

همان‌گونه که در مطالب زیر خواهید خواند، چین کاربست مفاهیم ذیل در سیاست بین‌الملل را رد می‌کند: «سیاست قدرت»، «ذهنیت جنگ سردی»، «تقابل بلوکی و اردوگاهی»، «سیاست بلوکی»، «تقابل گروهی»، «شیوه‌ی کار هژمونی»، «گرایش به رویارویی مبتنی بر بلوک و اردوگاه»، «مداخله در امور داخلی سایر کشورها»، «اعمال تحریم و تبدیل کردن جهانی شدن به اسلحه» و «اتحادهای گروهی برای مهار یک کشور خاص». در واقع، چین با همه‌ی آنچه اساس سیاست خارجی آمریکا در تقابل با دولت‌های خارج از مدارِ واشنگتن است، مخالف است.

سوالی که پیش می‌آید، این است که در مقابل مفاهیم فوق، چین چه چیزی را پیش می‌گذارد؟ آیا پکن، سردمدار یک بلوک قدرت جدید است که واشنگتن را به مصاف می‌طلبد؟ پاسخ منفی است. چنین اساساً ذهنیت بلوکی در سیاست بین‌الملل را رد می‌کند. چین، کاربست مفاهیم زیر را در سیاست بین‌المللی پیشنهاد می‌کند: «امنیت مشترک، جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار»، «احترام متقابل و احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها»، «پایبندی به اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد»، «چندجانبه‌گرایی واقعی و غیرگزینشی»، «حکمرانی امنیت جهانی پایدار» «تجارت آزاد و همکاری برد-برد»، «عدم مداخله در امور سایر کشورها» و «صلح پایدار».

چین بر این باور است که بعد از فروپاشی شوروی اساساً سیاست بلوکی و ذهنیتِ تقابلی گروهی نباید در عرصه‌ی بین‌المللی توسط آمریکا دنبال شود و ضرورت‌های پیگیری این سیاست، دیگر وجود ندارد. این سنخ‌ی از اعتقاد به «پایان تاریخ» پس از فروپاشی شوروی است. چین به‌نوعی «نظم جهانی» پس از جنگ جهانی دوم را فقط در بُعد اقتصادی آن به معنای محدود کلمه، تجارت آزاد، ترویج می‌کند و اعتقاد دارد در عرصه‌ی بین‌المللی باید تنها و تنها یک ایدئولوژی حاکم باشد و آن تجارت آزاد است. از نظر چین، فروپاشی شوروی شرایطی را فراهم کرده که با کنار گذاشتن «ذهنیت جنگ سردی و تقابلی گروهی»، «صلح جهانی» بر پایه‌ی تجارت آزاد می‌تواند شکل بگیرد. سیاست‌زدایی از سیاست بین‌الملل و ساختنِ پایانِ تاریخی مبتنی بر تنها یک اصل، تجارت آزاد، چیزی است که چین آن را ترویج می‌کند.

در واقع، در حالی که آمریکا قویاً رویکردهای امپریالیستی را دنبال می‌کند، چین پرچم «صلح» سرمایه‌دارانه، پرچم سنخ‌ی اولترامپریالیسم را بالا برده است. چین مدافع این نظریه‌ی جوزف شومپیتر، و تا حدی ماکس وبر، است که معتقد بودند سرمایه‌داری ناب، سرمایه‌داری مدرن و یا سرمایه‌داری صنعتی، به امپریالیسم نیاز ندارد. به بیان شومپیتر، «یک جهان سرمایه‌داری ناب، نمی‌تواند هیچ خاک حاصل‌خیزی برای انگیزه‌ها و تکانه‌های امپریالیستی، ارائه دهد». از نظر او، «گرایش‌های امپریالیستی که در جهان سرمایه‌داری وجود دارند، عناصر خارجی و پیش‌سرمایه‌دارانه هستند که از بیرون وارد دنیای سرمایه‌داری شده‌اند و در واقع، بقایای دنیای پیش‌سرمایه‌دارانه هستند که هنوز از بین نرفته‌اند». نظریات بورژوازی در باب امپریالیسم را که کنار بگذاریم، ریشه‌ی

سیاست پیشنهادی چین را تا آدام اسمیت و دیوید ریکاردو می‌توان دنبال کرد. «صلح جهانی با تکیه بر اصل تجارت آزاد»، همان «نظریه‌ی» دست نامرئی آدام اسمیت است که اعتقاد دارد، «عدم مداخله در قوانین طبیعی بازار آزاد، به خیر و رفاه همگانی منجر می‌شود»؛ همان «نظریه‌ی» مزیت نسبی یا مقایسه‌ای دیوید ریکاردو است که مبنای نظریات تجاری لیبرال است و می‌گوید «تولید و تجارت بر اساس مزیت نسبی کشورها، به تقسیم کار جهانی سودمند، تحقق منافع همگان و صلح بین‌المللی منجر می‌شود»؛ و همان به اصطلاح «نظریه‌ی» «صلح سرمایه‌دارانه» است که می‌گوید «تجارت، صلح می‌آورد».

برای فوکویاما، «پایان تاریخ» به معنای «عالم‌گیر شدن لیبرال دموکراسی به عنوان شکل غایی حکومت» بود. برای چین، پایان تاریخ به معنای «عالم‌گیر شدن تجارت آزاد صرف نظر از شکل حکومت‌های درگیر آن و گرایش بین‌المللی آن‌ها» است.

مسئله صرفاً غلط یا کذب بودن دیدگاه چین در قبال سیاست بین‌الملل نیست، بلکه همزمان کوتاه‌مدت‌گرایی یا فرصت‌طلبی‌ای است که این دیدگاه چین، آن را تئوریزه و «موجه» می‌کند. چین، مفهوم اتحاد یا شراکت استراتژیک را آنچنان که آمریکا، فهم یا ترویج می‌کند، دنبال نمی‌کند. برای آمریکا، اتحاد و همکاری استراتژیک، در کنار مولفه‌های اقتصادی، حاوی یک عنصر لاینفک امنیتی است. چین اما اتحاد و همکاری استراتژیک را در عرصه‌ی جهانی صرفاً به صورت اقتصادی، فهم و دنبال می‌کند و به عنوان مثال می‌گوید که «همکاری دوستانه‌ی چین و روسیه هیچ طرف ثالثی را هدف قرار نمی‌دهد». در واقع، مُراد چین از اتحاد یا همکاری استراتژیک با یک

دولت، صرفاً همکاری طولانی مدت اقتصادی است و این همکاری، واجد هیچ گونه عنصر امنیتی نیست. پیگیری این سیاست، در زمانه‌ای که آمریکا با قدرت تمام، برنامه‌های تهاجم امپریالیستی خود را دنبال می‌کند، چین را ناگزیر گرفتار فرصت‌طلبی‌ای می‌کند که عملاً باعث انزوای بیشتر دولت‌های خارج از مدار آمریکا که تحت تهاجم واشنگتن هستند، می‌شود و فضایی را مهیا می‌کند تا هر بار دولت آمریکا، تهاجم‌هایی با ابعاد گسترده‌تر را به پیش ببرد. «همّت»، پیش از این، این فرصت‌طلبی و کوتاه‌مدت‌گرایی را در **نوشته‌ی** «علت فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار آمریکا» شرح داده است که برای جزئیات بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید.

گفتیم که چین، اقتصاد بعد از جنگ جهانی دوم را می‌خواهد اما سیاست جهانی بعد از جنگ را نه. همزمان چین قائل به این فرضیه‌ی قدیمی سرمایه‌دارانه است که «تجارت، صلح می‌آورد». این هر دو، نشانه‌ی جدایی‌انگاری اقتصاد و سیاست در تفکر چین است. اقتصاد و سیاست، دو سپهر ماهیتاً مجزا نیستند: در واقع، نه تنها فضای کلان اقتصاد، توسط سیاست مشروط شده و بالعکس، بلکه در قلب امر اقتصادی، خصلت‌های سیاسی و در قلب امر سیاسی، گرایش‌ها و خصوصیات اقتصادی نهفته است. اگر بخواهیم انضمامی‌تر صحبت کنیم، در عرصه‌ی جهانی، هر انتخاب اقتصادی، انتخابی سیاسی را به‌عنوان پیش‌فرض در دل خود دارد. اگر چین انتخاب کند که با روسیه و ایران تحت تحریم حداکثری، مثل زمانی که این دو تحریم نبوده‌اند، رابطه‌ی اقتصادی داشته باشد، پیشاپیش یک انتخاب سیاسی، درافتادن و رویارویی با

امپریالیسم آمریکا، انجام داده است. اگر سطح روابط خود را با اعمال تحریم‌های شدید آمریکا علیه این کشورها به شدت کاهش دهد، بازهم این انتخاب اقتصادی، یک پیش‌فرض سیاسی در دل خود دارد و آن همراهی عملی با نظام تحریمی آمریکا است، نظامی که چین در سطح ادعاهای نظری با آن مخالف است.

به همین ترتیب، این گفته که «تجارت، صلح می‌آورد»، حاصل «بینشی» مکانیکی به دنیای موجود است: در این گفته، فرض این است که «همکاری‌های اقتصادی به صورت خودکار و خودپو به همکاری‌های سیاسی منجر می‌شود». مسئله این است که تجارت، ترم‌ها و شرایطی دارد که این ترم‌ها و شرایط، سیاسی هستند. تمام عوامل سیاسی از قدرت سیاسی بین‌المللی یا حتی هژمونی جهانی یک دولت گرفته تا زور، قدرت نظامی، تحریم و تهدید به جنگ یا حتی جنگ، بخشی از این ترم‌ها و شرایطی هستند که تجارت در آن انجام می‌شود. از یک سو، گاهی به خاطر تعریف یا بازتعریف ترم‌ها و مفاد و شرایط تجارت، جنگ یا منازعه‌ی سیاسی درمی‌گیرد (مثل جنگ تریاک علیه چین در قرن نوزدهم و یا حتی جنگ تجاری آمریکا با چین در دوره‌ی ریاست جمهوری دونالد ترامپ) و از سوی دیگر، هیچ سطحی از گستردگی روابط تجاری بین دو کشور، تضمینی برای صلح نیست. به‌عنوان مثال، روسیه یکی از بزرگ‌ترین شرکای تجاری اتحادیه اروپا است و در سال ۲۰۲۰، ۹۵.۳ میلیارد یورو به اروپا صادرات کالا داشته و ۷۹ میلیارد یورو از اتحادیه اروپا کالا وارد کرده است اما با این حال، این سطح از روابط تجاری مانع از **جنگ افروری** آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا در اوکراین نشده است. حتی ممکن است در شرایطی که گرایش سیاسی بین‌المللی دو کشور متفاوت باشد، با بالا

رفتن سطح روابط تجاری‌شان، انگیزه‌های بیشتری برای تنش و درگیری سیاسی وجود داشته باشد. هیچ دو کشوری به اندازه‌ی آمریکا و چین، رابطه‌ی تجاری ندارند و سطح تجارت کالاها بین دو کشور در سال ۲۰۲۱، ۶۵۷ میلیارد دلار بوده است، با این حال، در هیچ هیئت حاکمه‌ای در دنیا به اندازه‌ی آمریکا، چین ستیز وجود ندارد. پس وقتی گرایش سیاسی بین‌المللی دولت‌ها متفاوت باشد، گسترده‌ترین سطح روابط تجاری نیز ضامنی برای صلح‌طلبی نخواهد بود.

جا دارد، اشاره‌ای نیز به ایدئولوژی دست نامرئی بازار که چین در سطح جهانی مروج آن است، داشته باشیم. کارل مارکس در جلد اول سرمایه نشان داده است که چگونه جامعه‌ای که بر اساس اصول تجارت آزاد کار می‌کند و در آن کالاها بنا بر ارزش‌شان معامله می‌شوند و در آن «برابر با برابر مبادله می‌شود»، به‌جای «اتوپیای خیر و رفاه همگانی» که توسط آدام اسمیت وعده داده شده بود، سر از دیستوپیایی درمی‌آورد که در آن، فقر و فلاکت در یک سو، و ثروت در سوی دیگری انباشت شده است و در این مدینه‌ی فاسده، به‌جای برابری، نابرابری مطلق، و به‌جای صلح و سازش اجتماعی، منازعه و جنگ طبقاتی حاکم است. کاربست نظریه‌ی دست نامرئی آدام اسمیت یا مزیت نسبی دیوید ریکاردو در سطح جهانی نیز عیناً همین نتایج را در پی داشته و خواهد داشت. امپراتوری بریتانیا در دوران اوج خود در قرن نوزدهم، مشوق جهانی تجارت آزاد و همین دست نظرات بود. اگر دنیا بر همان مدار می‌چرخید و ملل تحت نفوذ و مستعمره، علیه استعمار و سیاست‌های استعماری از جمله تجارت آزاد نمی‌شوریدند، وضعیت فجیع مستعمرگی تا امروز ادامه می‌یافت؛ اگر در مقابل تجارت آزاد در سطح

جهانی، در کشورهای مستعمره و تحت سلطه مقاومتی صورت نمی‌گرفت، جهان همچنان عرصه‌ی قطبِ دولت‌های «پیشرفته‌ی» صنعتی سرمایه‌داری در یک سو و دولت‌های «عقب‌مانده‌ی» پیشاسرمایه‌داری در سوی دیگری می‌بود. کاربست جهانی تجارت آزاد، نه صلح و رفاه در پی داشت، نه در پی دارد و نه خواهد داشت.

و در نهایت باید تأکید کرد که در جهان سرمایه‌داری هیچ عدالتی وجود ندارد، نه در سطح خُرد و نه کلان، نه آن‌جا که بین ماشین‌آلاتِ خط تولید عرق ریخته می‌شود، و نه آن‌جا که در زیر بمب‌افکن‌ها، نهرهای خون جاری می‌شود و انسان‌ها پودر شده و می‌سوزند. سرمایه‌داری نه در به اصطلاح «صلح» و نه در جنگ، عدالتی نمی‌شناسد: «صلح» سرمایه‌دارانه، مرگِ تدریجیِ انسانیت و زجرگُش شدنِ مُزمنِ جسم، روح و روانِ بشریت است و جنگِ سرمایه‌دارانه، سلاخی شدنِ زیر آوارهای ماشین‌آلاتِ جنگی است که نماد بیشترین «پیشرفتِ علمی» در سرمایه‌داری هستند. گذشته از این، از آن‌جا که سرمایه به رقابت زنده است و جنگ، آخرین حد منطقیِ رقابت است، در مقیاس بین‌المللی، هر «صلحی»، تدارک و تمرینی مستمر برای جنگ است.

۵ فروردین ۱۴۰۱

صلح را گرامی بداریم، با هم در اتحاد کار کنیم و یک آینده‌ی برد-برد را برای آسیا-اقیانوسیه دنبال کنیم

سخنرانی لی یوچنگ معاون وزارت امور خارجه‌ی چین در چهارمین مجمع بین‌المللی امنیت و استراتژی

[توضیح: این مطلب احتمالاً کامل‌ترین تشریح موضع رسمی چین در قبال جنگ اوکراین و مسئله‌ی امنیت بین‌المللی است. این سخنرانی روز ۱۹ مارس ۲۰۲۲ ایراد شده است.]

دوستان، صبح بخیر. دیدن دوستان قدیمی و جدید، مایه‌ی خوش‌وقتی بسیار است. ملاقات به صورت مجازی مانعی در ارتباط و تبادل نظر ما نخواهد بود. به ویژه در چنین لحظه‌ی خاصی، نیاز بیشتری به گرد هم آوردن دیدگاه‌های مختلف در مورد تحولات بین‌المللی و بحث در مورد روند اساسی در منطقه‌ی آسیا-اقیانوسیه وجود دارد.

اگر بخواهیم در مورد تحولات بین‌المللی صحبت کنیم، بحران اوکراین بدون شک، کانون گردباد و دشوارترین وضعیت در حال حاضر است. اگرچه مجمع امروز درباره‌ی آسیا-اقیانوسیه است، اما ما هنوز باید با اوکراین شروع کنیم. در مورد اوکراین باید بگویم که من با این کشور غریبه نیستم. من زمانی که دانشجوی زبان و ادبیات روسیه در دانشگاه بودم، ابتدا از روس کی‌یف با اسلاوها آشنا شدم. در حرفه‌ی دیپلماتیک، من بارها از اوکراین دیدن کردم و یک بار سراسر این کشور، از غرب به شرق، در یک سفر

جاده‌ای رانندگی کردم. اینکه کشوری که من با آن بسیار آشنا هستم، اکنون درگیر منازعه است، بسیار ناراحت‌کننده و تأسف بار است. این چیزی است که ما در هیچ شرایطی آرزوی دیدن آن را نداریم.

از زمان شروع بحران در اوکراین، چین فعالانه برای ترویج گفتگوی صلح، ابراز حمایت خود از صلح و انجام تمام تلاش خود برای گفتگوها کار کرده است. در روزهای آغازین جنگ، چین به روسیه پیشنهاد گفت‌وگوهای صلح با اوکراین را داد و با پاسخ مثبت طرف روس مواجه شد. روسیه و اوکراین از آن زمان تاکنون چهار دور مذاکره برگزار کرده‌اند. در نشست مجازی اخیر با رهبران فرانسه و آلمان، رئیس‌جمهور شی جین پینگ بر حمایت از مذاکرات صلح تأکید کرد. [۱۸ مارس] شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین بنا به درخواست جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا با وی تماس تصویری داشت. دو طرف در مورد روابط چین و آمریکا و وضعیت اوکراین تبادل نظر صریح و عمیقی داشتند. این تماس تصویری، دو ساعت طول کشید. رئیس‌جمهور شی جین پینگ موضع اصلی چین در مورد مسئله‌ی اوکراین را تکرار کرد. وی خاطر نشان ساخت که چین طرفدار صلح و مخالف جنگ است، مدافع حقوق بین‌الملل و هنجارهای به‌رسمیت شناخته‌شده‌ی جهانی حاکم بر روابط بین‌المللی است. چین به منشور سازمان ملل متحد پایبند است و چشم‌انداز امنیت مشترک، جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار را ترویج می‌کند. همه‌ی طرف‌ها باید مشترکاً از روسیه و اوکراین در گفت‌وگوها و مذاکراتی حمایت کنند که به نتیجه برسد و به صلح منجر شود. رئیس‌جمهور شی جین پینگ دو ضرب‌المثل چینی را نقل کرد: "یک دست صدا ندارد" و "کسی که زنگ را به

ببر بست، باید آن را در بیاورد." وی از طرف‌های درگیر خواست که اراده‌ی سیاسی خود را نشان دهند و گفتگو و مذاکره را ادامه دهند. همچنین ایالات متحده و ناتو باید با روسیه گفتگو کنند تا به مسئله‌ی دشوار بحران اوکراین رسیدگی کنند و نگرانی‌های امنیتی هم روسیه و هم اوکراین را کاهش دهند. رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ تأکید کرد که راه‌حل پایدار برای [دستیابی به] امنیت، این است که کشورهای بزرگ به یکدیگر احترام بگذارند، ذهنیت جنگ سردی را رد کنند، از تقابل بلوکی و اردوگاهی پرهیز کنند و گام به گام یک معماری امنیتی متوازن، موثر و پایدار برای منطقه و جهان بسازند. پرزیدنت بایدن موضع ایالات متحده را تشریح کرد و آمادگی خود را برای ارتباط با چین برای جلوگیری از تشدید [وخامت] اوضاع ابراز کرد.

دوستان؛ قاره‌ی اروپا یک منطقه کلیدی برای صلح جهانی است. این قاره با دو جنگ جهانی ویران شد و پس از جنگ سرد، آرام و باثبات نبود. اکنون شعله‌های جنگ دوباره افروخته شده است. این به‌راستی عمیقاً ناراحت‌کننده است و مهم‌تر از آن باید ما را به تأمل عمیق وادارد. من به وضوح به یاد می‌آورم که چندین استراتژیست غربی از جمله جورج کنان، هنری کیسینجر و جان میرشایمر سال‌ها پیش زنگ خطر را به صدا درآوردند، با این حال، وضعیت به آنچه امروز می‌بینیم، رسیده است. درس سخت و دردناکی است و علت اصلی، در ذهنیت جنگ سردی و سیاست قدرت نهفته است.

اولاً هیچ کشوری نباید به دنبال امنیت مطلق خودش باشد. از آنجایی که ناتو وعده داده بود که "حتی یک اینچ به سمت شرق" حرکت نخواهد کرد، نباید زیر حرفش می‌زد و مرز خود را تا هزار کیلومتر به سمت شرق پیش می‌برد. اگر این گسترش به

شرق، بیشتر پیش برود، به "حومه‌ی مسکو" نزدیک می‌شود و یک موشک می‌تواند در عرض هفت یا هشت دقیقه به کرملین اصابت کند. بحران موشکی کوبا، درسی برای گفتن داشته است. پیگیری امنیت مطلق در واقع منجر به ناامنی مطلق می‌شود. راندن یک کشور بزرگ، به ویژه یک قدرت هسته‌ای، به گوشه، عواقبی به دنبال دارد که تصور آن‌ها وحشتناک است.

دوم، سیاست بلوکی و اردوگاهی و تقابل گروهی باید رد شود. بلوک نظامی، بقایای جنگ سرد است. ناتو و پیمان ورشو نزدیک به نیم قرن با هم ستیز داشتند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ناتو باید در کنار پیمان ورشو به تاریخ سپرده می‌شد. با این حال، ناتو به جای انحلال، به تقویت و گسترش خود ادامه داده و در کشورهای مانند یوگسلاوی، عراق، سوریه و افغانستان مداخله‌ی نظامی کرده است. در سال‌های اخیر، ناتو حتی تا جایی پیش رفت که در آسیا-اقیانوسیه قدرت‌نمایی کرد و عضله نشان داد. به خوبی می‌توان عواقب این مسیر را پیش‌بینی کرد. بحران اوکراین یک هشدار جدی است.

سوم، جهانی شدن را نباید به "اسلحه" تبدیل کرد. چین همواره با تحریم‌های یکجانبه‌ای که نه مبنایی در حقوق بین‌الملل دارند و نه حکمی از سوی شورای امنیت، مخالف بوده است. تاریخ بارها و بارها نشان داده است که به جای حل مشکلات، اعمال تحریم‌ها مانند "خاموش کردن آتش با هیزم" است و فقط اوضاع را بدتر می‌کند. تحریم‌ها علیه روسیه اکنون چنان لیست بلندبالایی است که از جهانی شدن به عنوان یک سلاح استفاده می‌شود، حتی افراد جامعه‌ی ورزشی، فرهنگی، هنری و سرگرمی

در امان نمی‌مانند، گربه‌ها و درختان تحریم می‌شوند و دارایی‌های خارج از کشور شهروندان روس، بی‌اساس مصادره می‌شوند. غرب مدت‌هاست که از ایده‌های "علم بدون مرز"، "سیاسی نشدن ورزش"، تقدس و مصونیت مالکیت خصوصی، آزادی بیان و روحیه‌ی احترام به قراردادهای و غیره حمایت می‌کند. می‌ترسم دیگر هیچ کسی این‌ها را باور نکند. آیا این تحریم‌ها قصد دارند جامعه‌ی بشری را به مرحله‌ی بدوی برگردانند که جوامع منزوی بودند و هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند؟ تحریم‌ها فقط به مردم آسیب می‌رسانند، سیستم‌های اقتصادی و مالی پس از جنگ [جهانی دوم] را مختل می‌کنند و بر اقتصاد جهانی در حال تقلا، فشار می‌آورند. حداقل از آنچه اخیراً می‌بینیم، ریسک‌های بحران غذایی، بحران انرژی و بحران مالی همگی در حال افزایش است. قیمت نفت به بیش از ۱۳۰ دلار به ازای هر بشکه افزایش یافت و قیمت گاز طبیعی در اروپا نسبت به مدت مشابه سال گذشته، افزایش ده برابری به خود دیده است. سوء استفاده از تحریم‌ها، عواقب فاجعه‌باری برای کل جهان به همراه خواهد داشت.

چهارم، کشورهای کوچک نباید به عنوان پیاده‌نظام [قدرت‌های بزرگ] استفاده شوند. همانطور که امروزه در دنیا می‌بینیم، برخی از کشورهای بزرگ نمی‌خواهند به درگیری کشیده شوند و به خود آسیب برسانند، به همین دلیل به کشورهای کوچک وعده‌های پوچ می‌دهند، کشورهای کوچک را به آلت دست خود تبدیل می‌کنند و حتی از آنها برای جنگیدن جنگ‌های نیابتی استفاده می‌کنند. تعهد ناتو به عدم گسترش به شرق می‌توانست به راحتی به بحران اوکراین پایان دهد و رنج‌ها را متوقف سازد. در عوض، یک طرف [یعنی آمریکا] انتخاب کرد که شعله‌های آتش را

در فاصله‌ای ایمن روشن کند و تماشا کند که دلان اسلحه، بانکداران و سلاطین نفتی اش از جنگ به ثروت می‌رسند، در حالی که مردم کشور کوچک را با جراحات جنگ، تنها می‌گذارد، جراحاتی که سال‌ها طول می‌کشد تا التیام یابند. این بسیار غیراخلاقی و غیرمسئولانه است.

دوستان؛ بحران اوکراین جهان را در آستانه‌ی خطر و ویرانی نگه داشته است. همچنین، این بحران آینه‌ای برای ما است تا در آن، وضعیت آسیا-اقیانوسیه را مشاهده کنیم. ما راهی نداریم جز این که بپرسیم، چگونه می‌توانیم از وقوع چنین بحرانی در آسیا-اقیانوسیه جلوگیری کنیم؟

آسیا-اقیانوسیه نیمی از جمعیت جهان را در خود جای داده است و ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان مربوط به این منطقه است. این منطقه، لنگرگاه صلح و ثبات جهانی، موتور رشد جهانی و پیش‌قراول جدید در همکاری‌های بین‌المللی است. چنین وضعیت امیدوارکننده‌ای به راحتی به دست نیامده و همه‌ی طرف‌ها باید آن را گرامی بدارند. از سوی دیگر، آسیا-اقیانوسیه اکنون با دو گزینه‌ی متضاد روبروست: آیا باید خانواده‌ای باز و فراگیر برای همکاری برد-برد بسازیم یا بر اساس ذهنیت جنگ سردی و تقابل گروهی، ایجاد بلوک‌های کوچک را انتخاب کنیم؟ پاسخ من را می‌توان به صورت چهار "باید" و چهار "نباید" خلاصه کرد:

اول، ما باید صلح را گرامی بداریم و نباید ثبات منطقه‌ای را تضعیف کنیم. آسیا-اقیانوسیه برای چندین دهه از صلح کلی برخوردار بوده است. این هدیه‌ای

از بهشت نیست، بلکه حاصل تلاش‌های مشترک و متعهدانه‌ی همه کشورهای منطقه است. در آسیا بود که برای اولین بار پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و ده اصل کنفرانس باندونگ مطرح شد. آسیا همچنین زادگاه بیانیه‌ی شانگهای بین چین و ایالات متحده [در سال ۱۹۷۲] است. هشت سال پیش، رئیس‌جمهور شی جین پینگ چشم‌انداز امنیت مشترک، جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار را مطرح کرد. این چشم‌انداز، که در وهله‌ی نخست به سمت آسیا معطوف بود، خصوصاً در شرایط فعلی، مرتبط است. هیچ کشوری نباید به اصطلاح امنیت مطلق خود را به قیمت امنیت سایر کشورها دنبال کند. وگرنه همان‌طور که یک ضرب‌المثل می‌گوید "کسی که بخواهد فانوس دیگری را با فوت کردن خاموش کند، ریشش آتش می‌گیرد".

دوم، ما باید به یکدیگر احترام بگذاریم و نباید گستاخانه در امور داخلی دیگران دخالت کنیم. با وجود تمدن‌ها و شرایط ملی متنوع و گوناگون، کشورهای آسیایی به مدت نیم قرن از ثبات و رونق برخوردار بوده‌اند. کلید این امر، در راه آسیایی احترام متقابل و ایجادِ وفاق و اجماع، نهفته است. کشورها باید به حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر احترام بگذارند و از انجام کاری با دیگران که برای خود نمی‌پسندند، خودداری کنند. هر کشوری حق دارد مسیر توسعه‌ای را که خودش انتخاب کرده، دنبال نماید. تحمیل یا مداخله در امور داخلی دیگران را باید رد کرد و هیچ نیازی به "ناجیان" یا "سخنرانان" وجود ندارد.

سوم، ما باید اتحاد و همکاری را ترویج دهیم و نباید تفرقه و تقابل ایجاد نکنیم. آسیا-اقیانوسیه در جهانی سیال و در حال تغییر، سرزندگی خود را حفظ کرده

است. این نتیجه‌ی تلاش‌های مشترک همه‌ی کشورهای منطقه است. اگر ما در مقابل یکدیگر قرار بگیریم و درگیر منازعات بی‌وقفه شویم، رونق و ثبات منطقه را در خطر جدی قرار خواهیم داد. اکنون برخی از کشورها اصرار دارند که برخلاف روند طی شده، استراتژی ایندو-پاسیفیک [آمریکا برای مهار چین] را دنبال کنند، در دسر ایجاد نمایند، حلقه‌ها یا گروه‌های کوچک بسته و انحصاری گردهم آورند، و منطقه را از مسیر آن خارج ساخته و به سمت تکه تکه شدن و تقسیم‌بندی مبتنی بر بلوک، سوق دهند. این استراتژی ایندو-پاسیفیک به اندازه‌ی استراتژی گسترش ناتو به شرق در اروپا، خطرناک است. اگر اجازه داده شود این استراتژی بدون کنترل ادامه یابد، عواقب غیرقابل تصویری به همراه خواهد داشت و در نهایت آسیا-اقیانوسیه را به لبه‌ی پرتگاه خواهد برد.

چهارم، ما باید به دنبال استقلال و قدرت از آن خود باشیم و نباید اجازه دهیم دیگران برای آینده‌ی ما تصمیم بگیرند. دنبال کردن [سیاست] تفرقه بینداز و حکومت کن از طریق افروختن آتش تنش‌ها برای دستیابی به توازن [قدرت] در آن سوی آب‌ها، شیوه‌ی کار هژمونی است. همه‌ی ما در آسیا، به‌جای این که اینکه به‌سادگی تسلیم منافع دیگران شویم یا به سرباز پیاده‌ی دیگران تبدیل شویم، باید نسبت به این موضوع [شیوه‌ی کار هژمونی]، هوشیار بمانیم و آینده را محکم در دستان خود نگه داریم. ما باید اهداف و اصول منشور ملل متحد را به عنوان راهنمای اساسی در نظر بگیریم و موضعی عینی و عادلانه در امور بین‌المللی داشته باشیم. ما باید ارزیابی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مستقل را در راستای منافع خود اتخاذ کنیم، سیاست‌های خارجی

مستقل، متوازن و دوراندیشانه را دنبال کنیم و از طریق ایجاد وحدت در فرآیند همگرایی منطقه‌ای، به دنبال قدرت و پایداری باشیم.

چین آماده‌ی همکاری با همه‌ی کشورهای آسیا-اقیانوسیه تحت لوای چندجانبه‌گرایی واقعی، برای ترویج صلح پایدار، توسعه‌ی مشترک و منطقه‌گرایی باز و گشودن مشترک چشم‌اندازهای درخشان‌تر با یک آینده‌ی مشترک، برای جامعه‌ی آسیا-اقیانوسیه است.

جنگ، ریسک و روابط

نویسنده: شیائو بین

[توضیح: شیائو بین معاون دبیرکل مرکز مطالعات سازمان همکاری شانگهای است. وی همچنین متخصص وابسته به شورای هماهنگی راهبردی چین و روسیه است. این مطلب ۱۷ مارس ۲۰۲۲ نوشته شده است.]

جنگ‌هایی که قدرت‌های بزرگ را درگیر می‌کند، همواره به نظم بین‌المللی شوک‌های بزرگی وارد می‌کند و روابط بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در یک نظام بین‌المللی فاقد توازن قدرت، قدرت‌های بزرگ ممکن است به راحتی واکنش بیش از حد نشان دهند و در پاسخ به فشارهای سیستمیک، به جنگ‌های پیشگیرانه متوسل شوند. [این نویسنده در یادداشت دیگری که پیش از حمله‌ی نظامی روسیه به اوکراین نوشته شده، جنگ احتمالی روسیه با اوکراین را "جنگ پیشگیرانه" می‌نامد. او می‌نویسد: «روسیه، اوکراین را به عنوان یک منطقه‌ی حائل استراتژیک در نظر گرفته که به منافع امنیت ملی روسیه مربوط می‌شود و این کشور، هرگز گسترش ناتو تحت رهبری ایالات متحده به اوکراین را نخواهد پذیرفت. زیگنیو برژینسکی محقق آمریکایی زمانی گفته بود که بدون اوکراین، روسیه دیگر یک امپراتوری اوراسیایی نخواهد بود... روسیه، در حالی که دومین قدرت بزرگ نظامی در جهان است، به لحاظ داخلی آسیب‌پذیر است و این آسیب‌پذیری تحت تحریم‌های اعمال شده توسط کشورهای غربی در حال افزایش است... آسیب‌پذیری‌های داخلی و خارجی در

هم‌تنیده، احساس ناامنی روسیه را در نظام بین‌المللی کنونی تشدید می‌کند. در پاسخ به گسترش و بسط غرب به جمهوری‌های شوروی سابق و روس‌زدایی در جریان در این جمهوری‌ها، روسیه یک استراتژی دیپلماتیک تهاجمی را با هدف سیاسی ایجاد یک منطقه‌ی حائل استراتژیک برای حفاظت از امنیت ملی این کشور دنبال کرده است. جنگ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸، بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و درگیری اخیر نیروهای سازمان پیمان امنیت جمعی در ناآرامی‌های قزاقستان، همگی در این شرایط خاص اتفاق افتاد.» [

از منظر بدبینانه، صرف‌نظر از این که جنگ روسیه و اوکراین چگونه به پایان می‌رسد، این جنگ نظم بین‌المللی را وارد یک "صلح سرد" طولانی‌مدت خواهد کرد، که در آن، ایالات متحده و متحدان آن در ناتو، ناگزیر به مقابله با روسیه ادامه خواهند داد. از منظر خوش‌بینانه، با این احتمال که روسیه و ملت‌های غربی روابط خود را ترمیم خواهند کرد، نظم بین‌المللی به وضعیت "صلح متلاطم" باز خواهد گشت، هرچند احتمال این سناریو اندک است.

روسیه دارای ذخایر عظیمی از سوخت‌های فسیلی و منابع معدنی است که کشورهای غربی به آن نیاز دارند، در حالی که کشورهای غربی سرمایه، فناوری و بازارهای مورد نیاز روسیه را دارند. چه صلح سرد روی دهد و چه صلح متلاطم، نتیجه‌ی جنگ اوکراین، تأثیر بسیار گسترده‌ای بر روابط خارجی چین، به‌ویژه روابط بین چین و روسیه خواهد داشت.

در مواجهه با یک نظام بین‌المللی که خصیصه‌ی آن عدم توازنِ قدرت است، شراکت و همکاریِ جامعِ راهبردی چین و روسیه، شاهد رشد سریعی در دهه‌ی گذشته بوده است. سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه‌ی روسیه گفته است که روابط روسیه و چین فراتر از اتحادهای سنتی نظامی-سیاسی است، و همتای چینی او هم گفته که روابط چین و روسیه یکی از روابط کلیدی جهان است.

با توجه به اقدامات مستمرِ غرب برای سرکوب چین و مداخله در امور داخلی آن، روابط چین و روسیه به‌طور فزاینده‌ای در استراتژی [سیاست] خارجی چین برجسته شده است و بر رفتار دیپلماتیک چین و همچنین افکار عمومی داخلی در سطوح جهانی، منطقه‌ای و دولتی تأثیر گذاشته است.

با این حال، رابطه با روسیه، تنها رابطه‌ی چین با کشورهای بزرگ نیست. سیر تحولِ روابط چین و روسیه اغلب تحت تأثیر روابط با طرفی ثالث است. به‌طور خلاصه، در یک فضای زمانی معین، روابطِ مساعدِ چین و روسیه تنها می‌تواند تضمین کند که هیچ تقابل یا منازعه‌ای بین این دو وجود ندارد. روسیه و چین با هم همکاری‌های متقابلاً سودمند دارند، با این حال، چین هیچ راهی ندارد که کنترل کند آیا در روابط با سایر کشورهای بزرگ، [به‌خاطر روابطش با روسیه] منافی به دست می‌آورد یا با خطراتی روبرو می‌شود.

مهم‌تر از آن، شراکت و همکاریِ جامعِ راهبردیِ چین و روسیه از وضعیتِ بدون جنگ بیرون آمد. با این حال، در یک وضعیت جنگی، خطراتی از انواع مختلف، بسیار بیشتر

از زمانی که صلح حاکم است، وجود دارد. بنابراین، روابط چین و روسیه قطعاً دارای حدّی فوقانی است که این حدّ فوقانی، منافع مردم چین است [به نظر می‌رسد نویسنده در این بخش، نقدی دارد به بیانیه‌ی مشترک چین و روسیه که در روز افتتاحیه‌ی المپیک زمستانی در چین منتشر شده بود و در آن گفته شده بود که «دوستی دو دولت چین و روسیه، هیچ حدی ندارد و هیچ منطقه‌ی ممنوعه‌ای برای همکاری وجود ندارد»]. به عبارت دیگر، روابط محدود به حوزه‌هایی هستند که به آن منافع، آسیب نمی‌رسانند.

جنگ‌ها به پایان می‌رسند، اما هزینه‌ی جنگ ممکن است شامل آثار طولانی مدت باشد و هیچ راهی برای پیش‌بینی تمام هزینه‌ها وجود ندارد. با این حال، آنچه ما می‌دانیم این است که خرد و حکمت یک کشور پیشرفته در این واقعیت نهفته است که مطمئن شود بدون اذیت کردن سایر کشورها، منفعی به دست می‌آورد، در حالی که مانع از این شود که دیگران از ترس، اقدامات آزاردهنده علیه آن انجام دهند. بنابراین، تأمل در مورد روابط چین و روسیه در طول این جنگ بسیار مهم است.

بر اساس تحلیل تغییرات در جنگ روسیه و اوکراین، و همچنین تغییرات احتمالی در سیاست کشورهای بزرگ، من معتقدم دیپلماسی چین باید به جنبه‌های زیر توجه کند و به‌خوبی در مورد آن‌ها عمل کند:

پرچم سیاست خارجی مستقل مبتنی بر صلح باید همیشه برافراشته نگه داشته شود. تاریخ دیپلماتیک چین و نظریه بازی‌ها هر دو به ما می‌آموزند این که به هر رابطه‌ی

دوجانبه‌ای اجازه داده شود تا بر سیاست خارجی مستقل مبتنی بر صلح غلبه کند، ناگزیر از انعطاف‌پذیری استراتژی [سیاست] خارجی [کشور] می‌کاهد و دامنه‌ی تصمیم‌گیری دیپلماتیک را محدود می‌سازد.

فشارها بر چین دائماً در درون نظام بین‌المللی دچار تغییر و تحول می‌شود و نیروهای متوازن‌کننده‌ای ممکن است پدیدار شوند که این نظام را به سمت تعادل نسبی متمایل کند. از آنجایی که هر کشور مستقلی ممکن است با هر کشور مستقل دیگری یک اتحاد شکل دهد، این نیروها همیشه عروج و افول می‌کنند. در واقع، هرچه روابط خارجی چین انعطاف‌پذیرتر باشد، استراتژی‌های [سیاست] خارجی آن نیز انعطاف‌پذیرتر خواهد بود. بنابراین، مفیدتر خواهد بود که منافع خودمان را چه در "صلح سرد" یا چه در "صلح متلاطم"، حفظ کنیم. بنابراین، ما باید به طور منطقی و معقولانه روابط چین و روسیه را جانمایی کنیم، از برآورد بیش از حد اثرات متوازن‌کننده‌ی روابط چین و روسیه در مقابل فشارهای وارده از سوی نظام بین‌المللی خودداری کنیم و برای همه‌ی عوامل منفی که ممکن است بر منافع مردم چین تأثیر بگذارد، رویکرد "تسویه و تفریح پویا" را اتخاذ کنیم، به نحوی که رابطه با هیچ کشور بزرگی نتواند آن منافع را به گروگان بگیرد.

ساختن یک اقتصاد قوی و فناوری‌های بومی، پیش‌شرط لازم برای پاسخ دادن به فشارهای نظام بین‌المللی است. اقتصاد با کیفیت بالا و قدرت فن‌آوران، شالوده‌ی بقای یک کشور و همچنین تنها راه برای جستجو یا حفظ موقعیت آن به عنوان یک قدرت بزرگ است.

قدرت نظامی فوق العاده می‌تواند در کوتاه‌مدت در حفظ جایگاه یک قدرت بزرگ، مؤثر باشد؛ با این حال، در درازمدت، اگر توانمندی‌های اقتصادی و فن‌آورانه افول کند، قدرت نظامی نیز افول خواهد کرد. بنابراین، چین باید بیاموزد که به طور مداوم خود را در همزیستی رقابتی، توسعه دهد و اطمینان حاصل کند که توانایی‌های اقتصادی، فن‌آورانه و نظامی آن به طور متوازن رشد می‌کند.

سرانجام، تغییرات در نظم بین‌المللی لزوماً به معنای افول قدرت هژمون نیست. این تغییرات، صرفاً نتیجه توسعه‌ی چین و سایر ملت‌هاست. چین باید در بحبوحه‌ی این تغییرات بیاموزد، همزیستی کند و هم با سایر قدرت‌ها و هم ملت‌های ضعیف‌تر تعامل داشته باشد و یک شهرت ملی مثبت و مترقی برای خود بسازد.

از نظر هانس مورگنتا، سیاست پرستیژ یک عامل ضروری در سیاست خارجی مؤثر است. وظیفه‌ی سیاست پرستیژ یک کشور عاقل این است که قدرت خود را نه خیلی زیاد و نه خیلی کم، برای کشورهای دیگر به نمایش بگذارد. امروز، در حالی که هژمونی و هیاهو در مورد [آغاز] یک جنگ سرد جدید در حال تقویت شدن است، چین نه تنها باید اینترناسیونالیسم را ترویج کند، بلکه باید با اقدامات‌اش، عدالت بین‌المللی را حفظ کرده و یک نظم جهانی باثبات و پررونق بسازد.

سرمقاله‌ی گلوبال تایمز: آمریکا نمی‌تواند انتظار داشته باشد که چین تحت سرکوب‌اش همکاری کند

[توضیح: گلوبال تایمز یکی از مطرح‌ترین و مهم‌ترین رسانه‌های وابسته به دولت چین است.
این مطلب ۱۵ مارس ۲۰۲۲ منتشر شده است.]

یانگ جیه‌چی، عضو دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین و مدیر دفتر کمیسیون مرکزی روابط خارجی، روز دوشنبه [۱۴ مارس] با جیک سالیوان مشاور امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در شهر رم ایتالیا دیدار کرد. آنها تبادل نظر صریح، عمیق و سازنده‌ای در مورد روابط چین و ایالات متحده و مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای مورد علاقه‌ی مشترک، انجام دادند. یانگ گفت که اجرای توافق بین سران دو کشور، مهم‌ترین وظیفه‌ی روابط چین و آمریکا است. وی با تأکید بر اینکه مسئله‌ی تایوان مربوط به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی چین است، موضع رسمی چین را در مورد مسائل مربوط به سین‌کیانگ، تبت و هنگ کنگ تشریح کرد و خاطرنشان ساخت که این مسائل به منافع اصلی چین مربوط می‌شوند و امور داخلی چین هستند که این کشور، اجازه‌ی هیچ‌گونه مداخله‌ی خارجی را در آنها نمی‌دهد. علاوه بر این، یانگ همچنین موضع چین در قبال مسئله‌ی اوکراین را تشریح کرد. گزارش‌های منتشرشده توسط کاخ سفید، قبل و بعد از مذاکرات، هر دو به مسئله‌ی اوکراین و حفظ خطوط ارتباطی باز بین ایالات متحده و چین اشاره کردند.

برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که به احتمال زیاد ایالات متحده پیشنهاد این نشست را داده است، زیرا بنا به وضعیت موجود، این ایالات متحده است که نیاز دارد از چین در زمینه‌ی مناقشه روسیه و اوکراین، کمک بخواهد.

در هر صورت، اگر آمریکا واقعاً می‌خواهد "تلاش‌های مستمری برای حفظ خطوط ارتباطی باز" بین دو کشور انجام دهد، حداقل باید ابتدا صداقت خود را نشان دهد. با این حال، واشنگتن یک روز قبل از این نشست، اقدامات کوتاه‌بینانه‌ای انجام داد که همگی مربوط به مسئله‌ی اوکراین است. به عنوان مثال، رسانه‌های آمریکایی به نقل از "مقامات ارشد آمریکایی ناشناس" گفتند که روسیه پس از تشدید منازعه‌ی این کشور و اوکراین، از چین درخواست "کمک نظامی" از جمله هواپیماهای بدون سرنشین کرده است. علاوه بر این، سالیوان در همان روز ادعا کرد که "مطمئناً عواقبی برای تلاش‌های گسترده برای دور زدن تحریم‌ها یا حمایت [چین] از روسیه برای دور زدن و جبران آثار آنها وجود خواهد داشت." نیت واشنگتن برای تهدید و ترساندن پکن، مشهود است. استفاده از اطلاعات نادرست و ارباب برای حفظ موقعیت مطلوب در مذاکرات، یک تاکتیک قدیمی دیپلماتیک ایالات متحده است.

این اقدامات ایالات متحده همچنین نشان می‌دهد که واشنگتن نسبت به مسئله‌ی اوکراین کاملاً نگران است. آمریکا از چین می‌خواهد تا با ساز این کشور برقصد. آنچه ایالات متحده به آن امیدوار است، این است که یک شبکه‌ی دام‌گونه‌ی جهانی برای خفه کردن روسیه بیافد و همه‌ی کشورها را بدون هیچ "روزنه و حفره‌ای" به بخشی از این شبکه تبدیل کند. آمریکا، مُحرک بحران اوکراین است؛ با این حال، می‌خواهد از

کل جهان برای گسترش و بسط منافع استراتژیک خود، بهره‌کشی کند. این باعث می‌شود مردم تعجب کنند: اعتماد به نفس ایالات متحده از کجا می‌آید؟ آیا آنقدر طولانی بر جهان تسلط داشته که فکر می‌کند حتی اهرم چرخش زمین را کنترل می‌کند؟ اگر واشنگتن بخواهد به‌زور روابط چین و آمریکا را به بحران روسیه و اوکراین گره بزند، در مسیر اشتباهی قرار دارد و قطعاً ناامید خواهد شد.

بحران روسیه و اوکراین شایسته‌ی گفتگو است، اما نه بدین نحو. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: "بگذار کسی که زنگ را به گردن ببر بست، آن را در بیاورد". مشکلی که توسط آمریکا ایجاد شد، نمی‌تواند و نباید توسط چین حل شود. گذشته از این، چین و ایالات متحده خیلی قبل‌تر از اینکه بتوانند مواضع خود را [در منازعه‌ای] به عنوان طرف ثالث، بهتر هماهنگ کنند، باید روابط خودشان را مدیریت کنند. به عبارت دیگر، واشنگتن باید اقدامات عملی انجام دهد تا چین احساس کند آمریکا یک قدرت بزرگ قابل اعتماد است.

سال گذشته، رهبران و مقامات ارشد ایالات متحده اعلام کردند که ایالات متحده هیچ قصدی برای ایجاد یک جنگ سرد جدید یا تغییر نظام چین ندارد؛ اعلام کردند که احیای اتحادهای ایالات متحده برای ضدیت با چین نیست، ایالات متحده از "استقلال تایوان" حمایت نمی‌کند و اینکه آمریکا به دنبال منازعه یا رویارویی با چین نیست. اما همه اینها تاکنون چیزی جز کلماتی پوچ نبوده است. کنگره‌ی ایالات متحده اخیراً قانونی را تصویب کرد که [خلاف سیاست چین واحد] نقشه‌ی جزیره‌ی تایوان را از نظر سیاسی دستکاری می‌کند و "دو چین" و "یک چین، یک تایوان" ایجاد می‌کند. این نه

تنها یک فتنه‌انگیزی آشکار علیه تمامیت ارضی چین بود، بلکه شاهد دیگری بر خُلفِ وعده‌های واشنگتن بود. مثال‌های بسیار دیگری هم وجود دارد. در این شرایط، چرا ایالات متحده فکر می‌کند که چین باید به آن "کمک" کند؟

در مسئله‌ی اوکراین، چین به طور مستقل بر اساس روحیه‌ی بررسیِ عینیِ موضوع و انصاف و مبتنی بر بایسته‌های خود این موضوع، قضاوت کرده است. این کشور نقش سازنده‌ای در تسهیل گفتگوهای صلح ایفا کرده است. چین بارها از جامعه‌ی بین‌المللی خواسته است که به طور مشترک از مذاکرات صلح روسیه و اوکراین حمایت کنند، مذاکرات در اسرع وقت به نتایج اساسی دست یابد و از جامعه‌ی بین‌المللی خواسته تا تنش زدایی را ترویج کنند. چنین نگرش مسئولانه‌ای، حتی اندکی، تحت فشار ایالات متحده تغییر نخواهد کرد. در دیدار روز دوشنبه [با سالیوان]، یانگ همچنین تأکید کرد که طرف چینی قاطعانه با گفتار و کردارهایی که باعث انتشار اطلاعات نادرست و تحریف موضع چین می‌شود، مخالف است.

از نظر دیپلماسی، به نظر می‌رسد که ایالات متحده اکنون نسبتاً دچار تناقض است. علت اصلی این موضوع، کوتاه‌نگری واشنگتن است. این امر آمریکا را در پرداختن به روابط خارجی به باتلاق کشانده است. آمریکا فقط به صورت سطحی و سرسری می‌تواند مشکلات را حل کند و متکبرانه معتقد است که دنیا باید در خدمت‌اش باشد. در نتیجه، آمریکا همیشه در مدیریت روابط با دیگر قدرتهای بزرگ ناکام بوده و در مسائل منطقه‌ای، آشفتگی و درهم‌ریختگی از خود برجای گذاشته است. اگر نخبگان

سیاست‌گذاری در واشنگتن نتوانند نظر خود را تغییر دهند، آمریکا هرگز کلید حل این مشکلات را پیدا نمی‌کند.

چین برای حفظ خطوط ارتباطی با ایالات متحده و مشارکت در ایجاد ثبات و توسعه‌ی روابط دوجانبه بر اساس عدالت و برابری، ذهنی باز و گشوده داشته است. رابطه‌ی پایدار چین و آمریکا نه تنها برای توسعه‌ی دو کشور مفید است، بلکه برای حفظ یک محیط بین‌المللی صلح‌آمیز و باثبات نیز مطلوب است و برای پرداختن موثر به چالش‌های جهانی هم مفید است. در شرایط کنونی بین‌المللی، چین و ایالات متحده باید گفتگو و همکاری را تقویت کنند، اختلافات را به درستی مدیریت کنند و از منازعه و تقابل پرهیز کنند. ما مشتاقانه منتظر اجرای واقعی تعهدات ایالات متحده در قبال چین هستیم و در این صورت، آمریکا در میانه‌ی راه چین را ملاقات خواهد کرد.

نتایج احتمالی جنگ روسیه و اوکراین و انتخاب چین

نویسنده: هو وی

[توضیح: این مطلب توسط مرکز کارتر منتشر شده و بازتاب قابل توجهی در رسانه‌های غربی داشته است. مطلب حاضر، منعکس‌کننده‌ی جریان اصلی در سیاست خارجی چین نیست و نویسنده‌ی آن واضحاً اتخاذ رویکردی غرب‌گرایانه را به دولت چین پیشنهاد می‌دهد. آن‌گونه که مرکز کارتر گفته است، هو وی، نایب رئیس مرکز تحقیقات سیاست‌گذاری عمومی دفتر کنسولی شورای دولتی چین و رئیس انجمن تحقیقات سیاست‌گذاری عمومی شانگهای است. این مطلب در تاریخ ۵ مارس به چینی نوشته شده و در تاریخ ۱۲ مارس به انگلیسی ترجمه شده است.]

جنگ روسیه و اوکراین شدیدترین نزاع ژئوپلیتیکی از زمان جنگ جهانی دوم است و پیامدهای جهانی بسیار بزرگ‌تری نسبت به حملات ۱۱ سپتامبر خواهد داشت. در این لحظه‌ی حساس، چین نیاز به تحلیل و ارزیابی دقیق سمت و سوی جنگ و تأثیر بالقوه‌ی آن بر چشم‌انداز بین‌المللی دارد. در عین حال، به‌منظور تلاش برای دستیابی به یک محیط خارجی نسبتاً مطلوب، چین باید به‌گونه‌ای انعطاف‌پذیر [به بحران اوکراین] پاسخ دهد و انتخاب‌های استراتژیکی منطبق با منافع بلندمدت خود داشته باشد.

"عملیات نظامی ویژه" روسیه علیه اوکراین، جدال و مباحثه‌ی بزرگی را در چین در پی داشته است و حامیان و مخالفان آن به صورت سازش‌ناپذیری به دو جناح مخالف تقسیم شده‌اند. این مقاله هیچ طرفی را نمایندگی نمی‌کند، و برای قضاوت و رجوع بالاترین سطح تصمیم‌گیری در چین، این مقاله تحلیلی عینی در مورد پیامدهای احتمالی جنگ به همراه گزینه‌های اقدام متقابل مربوطه، ارائه می‌دهد.

I. پیش‌بینی آینده‌ی جنگ روسیه و اوکراین

۱- ولادیمیر پوتین ممکن است نتواند به اهداف مورد انتظار خود دست یابد که این امر روسیه را در وضعیت دشواری قرار می‌دهد. هدف از حمله‌ی پوتین، حل کامل مسئله‌ی اوکراین و منحرف کردن نگاه‌ها از بحران داخلی روسیه با شکست اوکراین با یک حمله‌ی رعدآسا، تغییر رهبری آن و ایجاد یک دولت طرفدار روسیه در این کشور بود. با این حال، حمله‌ی رعدآسا شکست خورد و روسیه قادر به پشتیبانی از یک جنگ طولانی‌مدت و تقبل هزینه‌های بالای آن نیست. راه‌اندازی یک جنگ هسته‌ای، روسیه را در مقابل کل دنیا قرار می‌دهد و بنابراین چنین جنگی غیرقابل پیروزی است. شرایط هم در داخل و هم در خارج از روسیه نیز به طور فزاینده‌ای [برای کرملین] نامطلوب است. حتی اگر ارتش روسیه، کی‌یف پایتخت اوکراین را اشغال کند و یک دولت دست‌نشانده با هزینه‌های گزاف تشکیل دهد، این امر به معنای پیروزی نهایی نخواهد بود. در این مرحله، بهترین گزینه‌ی پوتین، پایان دادن به جنگ به صورت آبرومندانه از طریق مذاکرات صلح است، به نحوی که اوکراین را ملزم به دادن امتیازات اساسی کند. با این حال، آنچه در میدان نبرد قابل دستیابی نیست، به همین ترتیب

دشوار است که در میز مذاکره به دست آید. در هر صورت، این اقدام نظامی یک اشتباه غیرقابل بازگشت را پایه‌ریزی کرد.

۲- جنگ اوکراین ممکن است تشدید شود و درگیری نهایی غرب در جنگ را نمی‌توان از نظر دور داشت. در حالی که تشدید جنگ پرهزینه خواهد بود، اما احتمال زیادی وجود دارد که پوتین با توجه به شخصیت و قدرت خود به راحتی تسلیم نشود. جنگ روسیه و اوکراین ممکن است فراتر از محدوده و منطقه‌ی اوکراین تشدید شود و حتی ممکن است احتمال حمله‌ی اتمی را نیز دربرگیرد. هنگامی که این اتفاق بیفتد، ایالات متحده آمریکا و اروپا نمی‌توانند از درگیری دور بمانند، بنابراین یک جنگ جهانی یا حتی یک جنگ هسته‌ای آغاز می‌شود. نتیجه یک فاجعه برای بشریت و رویارویی بین ایالات متحده آمریکا و روسیه خواهد بود. این رویارویی نهایی، با توجه به اینکه قدرت نظامی روسیه با ناتو قابل مقایسه نیست، حتی برای پوتین بدتر خواهد بود.

۳- حتی اگر روسیه بتواند اوکراین را در یک قمار مستأصلانه تصرف کند، باز هم با یک وضعیت سیاسی پُر دردسر و دشوار روبرو خواهد بود. روسیه پس از آن بار سنگینی را به دوش می‌کشد و زیر این بار کمر خم می‌کند. در چنین شرایطی، صرف‌نظر از این‌که ولودیمیر زلنسکی زنده باشد یا نه، اوکراین به احتمال زیاد یک دولت در تبعید را برای مقابله با روسیه در دراز مدت تشکیل خواهد داد. روسیه هم مشمول تحریم‌های غرب خواهد شد و هم در داخل خاک اوکراین با شورش مواجه خواهد شد. خطوط نبرد بسیار طولانی‌ای کشیده خواهد شد. اقتصاد داخلی [روسیه] ناپایدار خواهد شد و در نهایت به زمین خواهد خورد. این دوره بیش از چند سالِ معدود، طول نخواهد کشید.

۴- وضعیت سیاسی روسیه ممکن است به دست غرب تغییر کند یا از هم بپاشد. پس از شکست حمله‌ی رعدآسای پوتین، امید به پیروزی روسیه بسیار اندک است و تحریم‌های غرب به درجه‌ی بی‌سابقه‌ای رسیده است. از آنجایی که معیشت مردم به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و نیروهای ضدجنگ و ضدپوتین گرد هم می‌آیند، امکان شورش سیاسی در روسیه را نمی‌توان از نظر دور داشت. با توجه به اینکه اقتصاد روسیه در آستانه‌ی فروپاشی است، سرپا نگه داشتن این وضعیت خطرناک، حتی بدون باختم جنگ اوکراین، برای پوتین دشوار خواهد بود. اگر پوتین به دلیل نزاع داخلی، کودتا یا دلایل دیگر از قدرت کنار گذاشته شود، احتمال این که روسیه با غرب مقابله کند، کمتر می‌شود. در این حالت، روسیه مطمئناً تسلیم غرب خواهد شد یا حتی بیشتر تجزیه خواهد شد و روسیه جایگاه خود را به عنوان یک قدرت بزرگ از دست خواهد داد.

II. تحلیل تأثیر جنگ روسیه و اوکراین بر چشم‌انداز بین‌المللی

۱- ایالات متحده رهبری جهان غرب را دوباره به دست خواهد آورد و غرب متحدتر خواهد شد. در حال حاضر، افکار عمومی بر این باور است که جنگ اوکراین نشانه‌ی فروپاشی کامل هژمونی ایالات متحده است، اما این جنگ در واقع فرانسه و آلمان را که هر دو می‌خواستند از ایالات متحده جدا شوند، به چارچوب دفاعی ناتو بازگرداند و رویای اروپا را برای دستیابی به دیپلماسی مستقل و دفاع از خود [یعنی سیاست دفاعی مستقل]، نابود کرد. آلمان بودجه‌ی نظامی خود را به شدت افزایش خواهد داد. سوئیس، سوئد و سایر کشورها بی‌طرفی خود را کنار می‌گذارند. با توقف نامحدود نورد استریم ۲، اتکای اروپا به گاز طبیعی ایالات متحده ناگزیر افزایش خواهد یافت. ایالات

متحده و اروپا، جامعه‌ی نزدیک‌تری با آینده‌ی مشترک را تشکیل خواهند داد و رهبری آمریکا در جهان غرب، دوباره باز خواهد گشت.

۲. "پرده‌ی آهنین" بار دیگر نه تنها از دریای بالتیک تا دریای سیاه، بلکه تا رویارویی نهایی بین اردوگاه تحت سلطه‌ی غرب و رقبای آن، کشیده خواهد شد. غرب، مرز بین دموکراسی‌ها و دولت‌های اقتدارگرا را ترسیم خواهد کرد و نزاع با روسیه را به عنوان مبارزه‌ی بین دموکراسی و دیکتاتوری تعریف خواهد کرد. پرده‌ی آهنین جدید دیگر بین دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری کشیده نخواهد شد و به جنگ سرد نیز محدود نخواهد شد. این یک نبرد مرگ و زندگی بین موافقان و مخالفان دموکراسی غربی خواهد بود. اتحاد جهان غرب در زیر پرده‌ی آهنین بر سایر کشورها تأثیر خواهد گذاشت: استراتژی ایندو-پاسیفیک ایالات متحده [استراتژی هند و اقیانوسیه‌ی آمریکا برای مهار چین] تقویت خواهد شد و کشورهای دیگری مانند ژاپن حتی بیشتر به ایالات متحده نزدیک خواهند شد و یک جبهه‌ی متحد دموکراتیک گسترده‌ی بی‌سابقه را تشکیل خواهند داد.

۳- قدرت غرب به‌طور قابل توجهی رشد خواهد کرد، ناتو به گسترش خود ادامه خواهد داد و نفوذ ایالات متحده در جهان غیرغربی افزایش خواهد یافت. پس از جنگ روسیه و اوکراین، صرف‌نظر از این که روسیه چه دگرگونی سیاسی‌ای خواهد داشت، نیروهای ضدغربی در جهان به شدت تضعیف خواهند شد. صحنه‌ی پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ ممکن است تکرار شود: نظریه‌هایی در خصوص "پایان ایدئولوژی" ممکن است دوباره ظاهر شوند، عروج موج سوم دموکراتیزاسیون شتاب خود

را از دست خواهد داد و کشورهای بیشتری از جهان سوم، غرب را در آغوش خواهند گرفت. غرب هم از نظر قدرت نظامی و هم از نظر ارزشی و نهادی "هژمونی" بیشتری در اختیار خواهد داشت و قدرت سخت و قدرت نرم آن به اوج جدیدی خواهد رسید.

۴- چین تحت چارچوب مستقرشده، منزوی تر خواهد شد. به دلایل فوق، اگر چین با اقدامات پیش‌دستانه‌ای به تحولات پاسخ ندهد، با مهار بیشتر از طرف ایالات متحده و غرب مواجه خواهد شد. هنگامی که پوتین سقوط کند، ایالات متحده دیگر با دو رقیب استراتژیک روبرو نخواهد بود، بلکه فقط باید چین را در مهار استراتژیک محبوس کند. اروپا خود را از چین بیشتر جدا خواهد کرد؛ ژاپن به پیش‌قراول ضدیت با چین تبدیل خواهد شد؛ کره‌ی جنوبی بیشتر تحت نفوذ ایالات متحده قرار خواهد گرفت؛ تایوان به گروه هم‌سرایان ضد چین خواهد پیوست و بقیه‌ی جهان تحت ذهنیت دنباله‌روانه مجبورند که سمت و سوی خود را مشخص کنند و جانب یک طرف را بگیرند. چین نه تنها توسط ایالات متحده، ناتو، QUAD [گفتگوی امنیتی چهارجانبه بین آمریکا، ژاپن، استرالیا و هند] و AUKUS [پیمان امنیتی سه‌جانبه بین آمریکا، انگلیس و استرالیا] محاصره‌ی نظامی خواهد شد، بلکه توسط ارزش‌ها و نظامات غربی نیز به چالش کشیده خواهد شد.

III. انتخاب استراتژیک چین

۱- چین نمی‌تواند به پوتین گره زده شود و باید در اسرع وقت از وی جدا شود. از این منظر که تشدید درگیری بین روسیه و غرب به منحرف کردن توجه ایالات متحده از

چین کمک می‌کند، چین باید تنها زمانی با پوتین جشن و سرور به‌پا کند و حتی از وی حمایت کند، که روسیه شکست نخورد. در صورتی که پوتین قدرت را از دست بدهد، قرار گرفتن چین و پوتین در یک قایق، بر چین تأثیر خواهد گذاشت. مگر در حالی که پوتین بتواند با حمایت چین پیروزی را تضمین کند - چشم‌اندازی که در حال حاضر تیره و تار به نظر می‌رسد - چین دلیلی برای پشتیبانی از روسیه ندارد. قانون سیاست بین‌الملل می‌گوید "هیچ متحد ابدی و هیچ دشمن دائمی‌ای" وجود ندارد، اما "منافع ما ابدی و همیشگی است". در شرایط بین‌المللی کنونی، چین تنها می‌تواند با حفاظت از منافع خود، انتخاب شرّ کوچک‌تر از بین دو شرّ موجود و برداشتن بار روسیه از شانه‌های خود در اولین زمان ممکن، به پیش برود. در حال حاضر، برآورد می‌شود که تا پیش از این که دیر شود و چین ابتکار عمل را از دست بدهد، هنوز یک یا دو هفته فرصت باقی مانده است. چین باید قاطعانه عمل کند.

۲- چین باید از بازی با هر دو طرف اجتناب کند، بی‌طرف بودن را کنار بگذارد و موضع جریان اصلی در دنیا را انتخاب کند. در حال حاضر، چین سعی کرده هیچ یک از طرفین را نیازارد و در بیانیه‌ها و انتخاب‌های بین‌المللی خود، از جمله در دادن رأی ممتنع در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل، راه میانه‌ای را طی کرده است. با این حال، این موضع نیازهای روسیه را برآورده نمی‌کند و [در عین حال] اوکراین و حامیان و هواداران آن را خشمگین کرده است و چین را در مقابل بسیاری از [کشورهای] جهان قرار داده است. در برخی موارد، بی‌طرفی آشکار، انتخاب معقولی است، اما این موضوع در مورد این جنگ که چین چیزی برای به دست آوردن ندارد،

صدق نمی‌کند. با توجه به اینکه چین همواره از احترام گذاشتن به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی [کشورها] دفاع کرده است، این کشور تنها با قرار گرفتن در کنار اکثریت کشورهای جهان می‌تواند از انزوای بیشتر جلوگیری کند. این موضع، همچنین برای حل مسئله‌ی تابوان سودمند است.

۳- چین تا سر حد امکان باید به بزرگترین پیشرفت و موفقیت استراتژیک دست یابد و نباید بیشتر توسط غرب منزوی نشود. جدایی از پوتین و کنار گذاشتن بی‌طرفی به ایجاد وجهه‌ی بین‌المللی برای چین و تسهیل روابط آن با آمریکا و غرب کمک می‌کند. اگرچه این امر دشوار است و به خرد زیادی نیاز دارد، اما بهترین گزینه برای آینده است. به این دیدگاه که یک کشمکش ژئوپلیتیک در اروپا که با جنگ در اوکراین کلید خورده، به طور قابل توجهی چرخش استراتژیک ایالات متحده از اروپا به منطقه‌ی هند و اقیانوس آرام را به تأخیر می‌اندازد، نمی‌توان با خوش بینی بیش از حد پرداخت. در حال حاضر صداهایی در ایالات متحده شنیده می‌شود که اروپا مهم است، اما چین مهم‌تر است، و هدف اصلی ایالات متحده باید این باشد که چین را از تبدیل شدن به قدرت مسلط در منطقه ایندو-پاسیفیک بازدارد. در چنین شرایطی، اولویت اصلی چین این است که تعدیلات استراتژیک مناسب را وفق شرایط انجام دهد، نگرش خصمانه‌ی آمریکا نسبت به خود را تغییر دهد و خود را از انزوا نجات دهد. نکته‌ی اصلی جلوگیری از اعمال تحریم‌های مشترک آمریکا و غرب علیه چین است.

۴- چین باید از وقوع جنگ‌های جهانی و جنگ‌های هسته‌ای جلوگیری کند و کمک‌های بی‌بدیلی به صلح جهانی داشته باشد. از آن جایی که پوتین به صراحت از

نیروهای بازدارنده‌ی استراتژیک روسیه درخواست کرده است که وارد وضعیت آماده‌باش ویژه‌ی رزمی شوند، جنگ روسیه و اوکراین ممکن است از کنترل خارج شود. یک هدف عادلانه، حمایت زیادی را به خود جلب می‌کند و یک هدف ناعادلانه، حامی اندکی خواهد داشت. اگر روسیه به جنگ جهانی یا حتی جنگ هسته‌ای دامن بزند، مطمئناً این امر ریسکِ آشفتگی جهان را در پی خواهد داشت. برای نشان دادن نقش چین به عنوان یک قدرتِ بزرگِ مسئولیت‌پذیر، چین نه تنها نمی‌تواند در کنار پوتین بایستد، بلکه باید اقداماتی ملموس برای جلوگیری از ماجراجویی‌های احتمالی پوتین انجام دهد. چین تنها کشوری در جهان است که این توانایی را دارد و باید از این مزیت منحصر به فرد به طور کامل بهره‌برداری کند. قطع حمایتِ چین از پوتین، به احتمال زیاد باعث پایان دادن به جنگ خواهد شد یا حداقل در این صورت، جرأت تشدید جنگ را نخواهد داشت. در نتیجه، چین مطمئناً برای حفظ صلح جهانی از تحسین گسترده‌ی بین‌المللی برخوردار خواهد شد که ممکن است به جلوگیری از انزوای چین کمک کند و همچنین این کشور، فرصتی خواهد یافت تا روابط خود را با ایالات متحده‌ی آمریکا و غرب بهبود بخشد.

"انزوای" باشکوه در جنگی درون اروپا

نویسنده: جان گونگ

[توضیح: نویسنده‌ی این مطلب، استاد دانشگاه اقتصاد و تجارت بین‌الملل واقع در پکن است. این مطلب ۱۴ مارس ۲۰۲۲ نوشته شده است.]

جورج کینینگ، که ریاست سیاست خارجی بریتانیا در اوایل قرن نوزدهم را بر عهده داشت، زمانی در اظهاراتی معروف گفته بود: "حوزه‌ی اروپا تا سواحل اقیانوس اطلس می‌رسد و قلمرو انگلستان از آنجا شروع می‌شود".

دکترین کینینگ، که استراتژی جدا شدن از منازعات اروپای قاره‌ای، اجتناب از اتحاد با هر کشوری، اما همچنان تعقیب فرصت‌های تجاری با همه‌ی کشورها را مفروض می‌دارد، به‌طور گسترده توسط دولت‌های بعدی بریتانیا در بخش عمده‌ای از قرن نوزدهم، به‌ویژه در دولت لرد سالیسبوری از سال ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۲ میلادی دنبال شد. این سیاست دیپلماتیک بریتانیا در حال حاضر توسط مورخان با عنوان "انزوای باشکوه" شناخته می‌شود، اصطلاحی که اولین بار توسط یک سیاستمدار کانادایی، جورج اولاس فاستر، به کار برده شد که در سال ۱۸۹۶ نوشت: "در این روزهای به‌نوعی دردسرساز که امپراتوری بزرگ مادر به‌طرز باشکوهی در اروپا منزوی ایستاده است".

روزهای پُر دردسر در اروپا دوباره در حال بازگشت و پدیدار شدن هستند، آن‌چنان‌که جنگ در اوکراین در حال ویران کردن است و تأثیر آن را در سراسر جهان می‌توان

احساس کرد. امروز، چین نیز با وضعیت خطیری مواجه است که جورج کیننگ در انگلستان قرن نوزدهم با آن مواجه بود. آمریکایی‌ها در حال مجبور ساختن چین به این هستند که در این جنگ وحشتناک، طرف یکی را بگیرد - شما یا با ما هستید یا علیه ما - همانطور که جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی آمریکا امروز هشدار داد که "اگر چین به مسکو در دور زدن تحریم‌های اعمال شده به‌خاطر جنگ اوکراین کمک کند، قطعاً با عواقب آن مواجه خواهد شد."

سالیوان این نوع از لفاظی تهدیدآمیز و قهرآمیز را در آستانه‌ی دیدار برنامه‌ریزی‌شده‌ی روز دوشنبه [۱۴ مارس] با یانگ جیه‌چی، دیپلمات ارشد چین مطرح کرد. اولین نکته در ردّ اخاذی سالیوان به این افسانه مربوط می‌شود که حفظ رابطه‌ی تجاری عادی با یکی از طرف‌های تخصصی، در واقع با یکی از دو طرف جنگ در این مورد، می‌تواند به عنوان دور زدن تحریم‌ها تعبیر شود؛ تحریم‌هایی که نه نتیجه‌ی یک قطعنامه‌ی سازمان ملل است و نه توسط اکثر کشورها، اقتصادها و مردم جهان اعمال شده است. گذشته از روسیه، هیچ یک از کشورهای بریکس در واگن هم‌سرایان اعمال تحریم نیستند، و همچنین سایر اقتصادهای بزرگ مانند اندونزی، آرژانتین و عربستان سعودی نیز در این واگن قرار ندارند. در واقع، حتی پول اتحادیه‌ی اروپا برای واردات گاز از طریق خطوط لوله‌ای که از اوکراین عبور می‌کند، هنوز به خزانه‌ی پوتین می‌رود.

اما نکته‌ی مهم‌تر در ردّ باج‌گیری سالیوان، مبتنی بر استدلال امنیت ملی است که برای چین اهمیت وجودی دارد. در حالی که حوزه‌های اروپا، انگلیس و آمریکا به هر یک از سواحل اقیانوس اطلس می‌رسد که حتی از دوردست‌ها هم برای ما قابل

دسترسی نیست، اما حوزه‌ی چین در مرزی به طول ۴۲۰۹ کیلومتر با روسیه، متوقف می‌شود. پیروی از خط تحریمی واشنگتن اساساً ما را وارد رابطه‌ی خصمانه با مسکو می‌کند که در گذشته با آن خاطرات دردناک تاریخی خودمان را هم داشته‌ایم.

روسیه زرادخانه‌ای بالغ بر ۳۰۰۰ کلاهک هسته‌ای دارد که از مجموع کل مابقی کلاهک‌های هسته‌ای در جهان بیشتر است. روسیه، به یک معنا، در این جنگ شکست‌ناپذیر است؛ مهم نیست که چقدر در اوکراین کبود و زخمی شود و در میدان نبرد چقدر شکست بخورد؛ تنها شانس برای شکست کامل روسیه، یک انفجار داخلی خواهد بود. این کشور از نظر نظامی شکست‌ناپذیر است.

و اما به تمام کشورهایی که تاکنون تحریم‌ها را اعلام کرده‌اند، نگاه کنید. آنها در بیشتر موارد تحت نوعی چتر حمایت‌ هسته‌ای واشنگتن قرار دارند. ما چنین شرایطی نداریم. ما حدود ۳۰۰ کلاهک هسته‌ای داریم. ما کدام منافع ملی روی زمین و چه منافی در ازای آن از واشنگتن به دست می‌آوریم که ریسک غلتیدن به یک جنگ جهانی بالقوه را تقبل کنیم؟

برخی ممکن است این بحث را در چارچوب یک استدلال اخلاقی صورت‌بندی کنند که تجاوز روسیه در این چارچوب به‌راستی مایه‌ی تأسف است و مستحق یک پاسخ درست است. اما این جنگ، با مجموعه‌ی پیچیده‌ای از نظریه‌ها در خصوص علت آن، خواه نظریه‌ی گسترش ناتو به شرق باشد، خواه جاه‌طلبی پوتین برای احیای امپراتوری تاریخی روسیه باشد، خواه جهل و بی‌عرضگی رهبری اوکراین باشد، خواه تحریک

آمریکا برای سرکوب تمایل اتحادیه‌ی اروپا به استقلال باشد، هیچ یک از این چیزها به تنهایی یا در ترکیب با هم، این جنگ را غیراخلاقی‌تر از جنگ‌های بی‌شمار در تاریخ اروپا و تاریخ آمریکا نمی‌کند. اگر این جنگ، از جانب یک کشور دورافتاده و نامربوط مانند چین، پاسخ درستی می‌طلبد، جنگ واشنگتن با عراق و جنگ با افغانستان، پاسخ درستی را، علیه آمریکا، طلب می‌کند!

در نهایت این یک جنگ اروپایی است، جنگی "در درون خانواده‌ی قفقازی‌ها" است، همانطور که کی‌رون اسکینر، که زمانی مدیر برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری وزارت خارجه‌ی دولت ترامپ بود، درباره‌ی آن می‌گوید. خردورزیِ جورج کینینگ هنوز زنگِ تفکرِ استراتژیک چین را در زمانه‌ی پرفراز و نشیبی مانندِ اکنون، به صدا در می‌آورد. در سال ۱۸۶۶، لرد دربی، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، دکترین کینینگ را با عبارات دقیق‌تری به شرح زیر توضیح داد:

"وظیفه‌ی دولت این کشور است که با توجه به موقعیت جغرافیایی که دارد، رابطه‌ی خود را با حُسن نیت با همه ملت‌های اطراف حفظ کند، اما خود را گرفتار هیچ اتحادِ منفرد یا انحصاری با هیچ یک از آنها نکند؛ بالاتر از همه، بریتانیا باید تلاش کند تا به صورت غیرضروری و آزاردهنده‌ای در امور داخلی هیچ کشور خارجی مداخله نکند."

صفت "باشکوه" که مورخان به این سیاست داده‌اند، بی‌دلیل نیست. امپراتوری بریتانیا در آن سال‌های پُر دردسر برای قاره‌ی اروپا، شکوفا شد و اقتصاد آن از طریق شبکه‌ی تجاری فراگیرش در سراسر جهان، به جایگاه اعلی‌مرتبگی رسید. امروزه چین بزرگ‌ترین

کشور تجاری جهان است. هیچ‌گونه دلیلی، هر چقدر هم که این دلیل عالی باشد، نباید باعث شود که مسیر توسعه‌ی کشور با فرو بردن مردم‌اش در یک اتحادِ ناموجه، غیرقابل اعتماد و کاملاً نایمن برای این کشور، ضایع شود.

اما دلیل اینکه کلمه‌ی "انزوا" در عنوان این مقاله با گیومه آمده است، این است که انزوا نباید به صورت تحت‌اللفظی تفسیر شود. در واقع، حتی بریتانیای قرن نوزدهم نیز تحقیقاً از نظر اقتصادی منزوی نبود، چرا که با دیگر قدرت‌های اروپایی تجارت می‌کرد و به شدت به امپراتوری بریتانیا متصل بود. ما که در حال حاضر بزرگترین کشور تجاری هستیم، مطمئناً انزواطلب نیستیم، بلکه اینترناسیونالیست هستیم. ما محلی‌گرا نیستیم؛ ما گلوبالیست هستیم.

اما جدای از بحث اقتصاد و حفظ روابط تجاری عادی با تمام کشورها، پکن در واقع می‌تواند نقشی سیاسی، هرچند شاید به صورت کاملاً محدود، در زمینه‌ی ترویج صلح در اوکراین ایفاء کند. پکن می‌تواند نقش فعال‌تری در میانجی‌گری برای نیل به یک راه‌حل صلح‌آمیز بین دو طرف، همراه با فرانسه و آلمان، ایفاء کند. همچنین چین می‌تواند و باید، همانطور که قبلاً انجام داده است، کمک‌های بشردوستانه بیشتری به مردم اوکراین ارائه دهد.

به‌طور خلاصه، واشنگتن مایل است جهان بر این باور باشد که عدم اعمال تحریم‌ها، به‌ویژه از سوی چین، به‌منزله‌ی جانبداری پکن از روسیه است. این یک روایت اشتباه است که باید بی‌درنگ و به‌صورت کامل با تجربه‌ی بریتانیا [و سیاست "انزوای

باشکوه" رد شود. این به نفع منافع ملی این کشور [چین] است، و مهم‌تر از آن کاملاً از نظر اخلاقی قابل‌پذیرش است که چین از این آشفته‌گی و به‌هم‌ریختگی [منظور جنگ اوکراین است] دور بماند و در عین حال بی‌وقفه از صلح و ثبات، قهرمانانه دفاع کند.

متهم ساختن چین در نزاع روسیه و اوکراین، مُهمَل و مضحک است نویسنده: ژائو لانگ

[توضیح: این مطلب در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۲۲ گلوبال تایمز منتشر شده و نویسنده‌ی آن پژوهشگر مؤسسه‌ی مطالعات بین‌المللی شانگهای است.]

روسیه و اوکراین از زمان شروع درگیری‌ها چهار دور مذاکره داشته‌اند که یکی از آن‌ها بین وزرای خارجه دو کشور بوده است. چین به اصل ترویج صلح و گفتگو پایبند است و امیدوار است جامعه‌ی بین‌المللی محیط ضروری را برای مذاکرات ایجاد کند. اما اتهامات متناقضی علیه چین توسط سیاستمداران غربی، اندیشکده‌ها و منابع رسانه‌ای با فریب‌کاری جعل شده است.

غرب در تلاش است تا مسئولیت را به گردن چین بیاندازد و چین را متهم کند که روسیه را قبل از عملیات نظامی‌اش متوقف نکرده و پس از آن نیز روسیه را محکوم یا تحریم نکرده است. چین قبل از اقدام روسیه، درخواست کنار گذاشتن ذهنیت جنگ سردی [یعنی ذهنیت اردوگاهی] را مطرح کرد. چین همچنین خواستار سازوکارهای امنیتی اثربخش و پایدار در اروپا و احترام گذاشتن به نگرانی‌های روسیه و حل آن‌ها از طریق مذاکره شد. چین به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل، مواضع خود را در چارچوب منشور سازمان ملل بیان کرده است. انتقاد از چین به خاطر طفره رفتن از مسئولیت‌هایش، مُهمَل‌گویی است.

چیزی که مضحک است، آن است که اقلیتی از کشورها تلاش می‌کنند تا به اصطلاح مسئولیت‌ها را تعریف کنند. آنها تلاش می‌کنند تا اعمال تحریم‌های یکجانبه علیه روسیه را ذیل چتر "درستی سیاسی" غرب بگنجانند. آنها سعی می‌کنند حمایت نظامی از اوکراین را به‌عنوان تنها معیار برای قضاوت در مورد مسئولیت‌پذیر بودن یا نبودن یک کشور، قرار دهند.

در حال حاضر اولویت اصلی اجتناب از تشدید وضعیت تنش‌ها است. باید محیط خوبی برای طرفین درگیر ایجاد شود تا به مذاکره ادامه دهند و راه‌حلی را بیابند که مطالبات منطقی طرف‌های مختلف را برآورده کند.

غرب مدعی است که چین قبل از تحولات نظامی واقعی از برنامه‌های روسیه اطلاع داشته است. این اطلاعات نادرست، یک تئوری توطئه است که قصد دارد چین را قربانی کند و در عین حال نشان دهد که این کشور در حال همکاری با روسیه برای از بین بردن نظم جهانی پس از جنگ جهانی دوم است. در این خط [سیاسی] است که طرح استراتژیک برخی کشورها برای مهار چین و روسیه مطرح می‌شود.

بحران اوکراین در میان واقعیت‌های پیچیده‌ی سیاسی، تاریخی و عوامل قومی و نژادی رخ داد. همکاری دوستانه‌ی چین و روسیه هیچ طرف ثالثی را هدف قرار نمی‌دهد و دو کشور در امور داخلی یکدیگر مداخله نمی‌کنند. اگر فردی به هماهنگی راهبردی چین و روسیه در چارچوب [ذهنیت] جنگ سردی، بدون توجه به استقلال و خودمختاری دو کشور نگاه کند، دستیابی به نتایج مضحک آسان است.

غرب به اشتباه می‌گوید چین از عواقب حمایت از روسیه می‌ترسد و بنابراین در سیاست خود، بازنگری می‌کند - "هیچ محدودیتی برای دوستی، هیچ منطقه‌ای ممنوعه‌ای برای همکاری و هیچ سقفی برای اعتماد متقابل بین چین و روسیه وجود ندارد." آنها این را می‌گویند تا بین چین و روسیه شکاف ایجاد کنند و نزاع را به حوزه‌ی سیاسی، تجاری، دانشگاهی و افکار عمومی این کشورها بکشانند. با این حال، روابط چین و روسیه در برابر چنین تلاش‌هایی برای کاشتن بذر اختلاف، مقاومت کرده است. دولت ترامپ سعی کرد روسیه را علیه چین به خود گره بزند، اما شکست آن ثابت کرد که تلاش‌های مشابه [برای برانگیختن چین علیه روسیه] امکان‌پذیر و عملی نیست.

کشورهای ذی‌ربط باید بپرسند: چرا نمی‌توانند وسواس شناسایی برندگان و بازندگان جنگ سرد را تغییر دهند؟ چرا آنها نمی‌توانند هنجار و نُرم امنیتی غرب را با نُرم امنیتی روسیه هماهنگ کنند؟ آیا دیگر دلیلی برای وجود ناتو وجود دارد؟ چرا یک چارچوب امنیتی متوازن، موثر و پایدار در اروپا وجود ندارد؟ چرا لیست فوق‌طولانی تحریم‌ها علیه روسیه از بدتر شدن اوضاع جلوگیری نکرده است؟ آیا انزوای روسیه برای امنیت اروپا مفید است؟

برخی معتقدند چین از بحران اوکراین نفع خواهد برد زیرا ایالات متحده برنامه‌ی آرایش نظامی خود به سمت منطقه ایندو-پاسیفیک (اقیانوس هند و اقیانوس آرام) و ایجاد اتحادیه‌ای برای مهار چین را کُند خواهد کرد. در همین حال، برخی فکر می‌کنند چین می‌تواند از ماهیت سرمایه‌ی جهانی سوءاستفاده کند [یعنی با به‌اصطلاح جامعه‌ی جهانی علیه روسیه همراه شود]، تا از ریسک‌هایی که برای دستاوردهای اقتصادی این

کشور وجود دارد، اجتناب کند. این ذهنیت بازی با حاصل جمع صفر است. توسعه‌ی چین هرگز مبتنی بر آشفتگی یا دردرسِ سایر کشورها نبوده است. هیچ کشوری نمی‌تواند خود را از بقیه‌ی جهان جدا کند - کشورها وابستگی متقابل و آینده‌ی مشترکی دارند. بنابراین، همه کشورها باید به جای انجام محاسبات خودخواهانه‌ی مبتنی بر منطقِ هژمونیک، بر جلوگیری از تأثیرگذاری بحران اوکراین بر نظم جهانی، سازوکارهای چندجانبه و راهبري جهانی تمرکز کنند.

طرح اتهامات علیه چین در جریان بحران اوکراین با هدف حل مشکل نیست، بلکه با هدف ایجاد دردرس بیشتر است. این جریان اصلی در جامعه‌ی بین‌المللی نخواهد بود. این امر عزم چین برای ایفای نقش سازنده در ترویج صلح و اجماع را تضعیف نخواهد کرد.

روابط چین- روسیه مهم‌ترین دارایی استراتژیک است که با تحریک آمریکا نمی‌تواند آسیب ببیند

نویسنده: گلوبال تایمز

[توضیح: این مطلب ۱۸ مارس ۲۰۲۲ در گلوبال تایمز منتشر شده است.]

روابط نزدیک چین و روسیه، به ویژه در پس‌زمینه‌ی بحران اوکراین، خاری در چشم آمریکا بوده است. با ملت‌بند شدن فزاینده‌ی اوضاع، نمی‌توان واضح‌تر از این دید که واشنگتن مشتاق است که از نزاع روسیه و اوکراین، برای ایجاد شکاف بین پکن و مسکو، سوء استفاده کند.

برای ذکر یک نمونه، مقامات ارشد کاخ سفید در موارد متعدد، چین را متهم کرده‌اند که بر روسیه برای توقف اقدام نظامی این کشور در اوکراین، فشار کافی وارد نمی‌کند. آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده، روز پنجشنبه [۱۷ مارس] قبل از دیدار مجازی جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده با شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، گفت که واشنگتن بر هرگونه حمایتی که پکن از اقدامات روسیه علیه اوکراین ارائه دهد، "هزینه‌هایی را تحمیل خواهد کرد". او پکن را تشویق کرد تا "مسئولیت استفاده از نفوذ خود [بر روسیه] و دفاع از قوانین و اصول بین‌المللی را که ادعا می‌کند از آنها حمایت می‌کند"، بر عهده بگیرد. از سوی دیگر، تعداد فزاینده‌ای از گزارش‌ها و تحلیل‌های رسانه‌های غربی این موضوع را تبلیغ می‌کنند که چگونه روابط چین با

روسیه، چین را "دردسر" انداخته و "ناراحت" کرده و هشدار می‌دهند که اگر چین از مسکو فاصله نگیرد، پکن در معرض خطر انزوا قرار می‌گیرد.

گسترش ناتو به سمت شرق علت ریشه‌ایِ خشم و عملیات نظامی روسیه در اوکراین است. این ایالات متحده است که باید آتشی را که در اوکراین روشن کرده، خاموش کند. به طرز مضحکی، آمریکا از پکن می‌خواهد که این کار را به قیمت آسیب رساندن به روابط چین و روسیه انجام دهد. این غیرمنطقی و دسیسه‌آمیز است. واشنگتن با تحت فشار قرار دادن چین برای محکوم کردن روسیه و درخواست از چین برای برعهده گرفتن مسئولیت اشتباه استراتژیکِ مرگبارِ آمریکا و ناتو در ایجادِ به اصطلاحِ امنیتِ اروپایی، به هیچ وجه قصد پنهان کردن تمایل خود برای ایجاد اختلاف بین چین و روسیه را ندارد.

ند پرایس، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا روز دوشنبه [۱۴ مارس] گفت که چین می‌تواند از روابط منحصر به فرد خود با مسکو برای پایان دادن به اقدامات روسیه علیه اوکراین استفاده کند. عجب حرف مهملی. روسیه یک قدرت بزرگ مستقل است و چین توانایی اعمال نفوذ بر تصمیم روسیه در مسئله‌ی اوکراین را ندارد، مسئله‌ای که روسیه آن را یک موضوع "مرگ و زندگی" می‌داند.

اگر چین واقعاً روسیه را به گونه‌ای تحت فشار قرار دهد که با شراکتِ استراتژیک جامع چین و روسیه سازگار نباشد، فقط روابط چین و روسیه را تضعیف می‌کند و اعتماد

متقابل این دو کشور را تخریب می‌کند که ضرر استراتژیک بزرگی برای هر دو طرف خواهد بود. این چیزی است که ایالات متحده مشتاق و خوشحال است که ببیند.

واشنگتن می‌داند که چین نمی‌تواند بر روسیه تأثیر بگذارد یا آن را مجبور به انجام کاری کند. اما بحران اوکراین را فرصت خوبی برای از هم جدا کردن دو کشور می‌داند. هرچه واشنگتن بتواند بین چین و روسیه اختلاف بیشتری ایجاد کند، این بیشتر در راستای منافع آمریکا خواهد بود. اما چگونه پکن و مسکو می‌توانند اجازه دهند چنین ترفند شیطانی موفق شود؟

برخلاف دنباله‌روان خرده‌پایی که واشنگتن می‌تواند به میل خود آنها را دستکاری کند، چین و روسیه هر دو قدرت‌های بزرگ مستقلی هستند. علاوه بر این، چین موضع منسجمی در قبال مسئله‌ی اوکراین داشته است و تأکید دارد که نگرانی‌های امنیتی و منافع همه طرف‌ها باید مورد احترام و حمایت قرار گیرد. موضع چین از منافع آن و منافع منطقه، بیرون می‌آید. چین هرگز با ساز ایالات متحده‌ی آمریکا نمی‌رقصد و روابط با روسیه را قربانی برآورده کردن خواسته‌های ایالات متحده نمی‌کند.

همچنین باید توجه داشت که صرف‌نظر از اینکه بحران اوکراین چه سرنوشتی می‌یابد و روسیه هم‌اکنون تا چه اندازه مورد حمله‌ی آمریکا قرار می‌گیرد، واشنگتن همچنان چین را به عنوان بزرگترین رقیب استراتژیک خود می‌بیند. چین باید همیشه این را در نظر داشته باشد. چین نباید هیچ فرصتی به آمریکا بدهد که در روابط چین و روسیه، شکاف ایجاد کند.

برای مدت طولانی، غرب روابط چین و روسیه را اشتباه تفسیر می‌کرد و معتقد بود که این رابطه بر اساس منافع است و می‌تواند به راحتی از هم بپاشد. حقیقت این است که شراکت جامع استراتژیک چین و روسیه در آزمون زمان، ایستادگی کرده و کاملاً محکم و استوار است. این مهم‌ترین و باثبات‌ترین دارای استراتژیک دیپلماتیک چین است که نمی‌تواند آسیب ببیند.

مردم چین کوچک‌ترین تحولات در رویارویی روسیه - آمریکا را دنبال می‌کنند

نویسنده: هو شی جین

[توضیح: نویسنده‌ی این مطلب سردبیر سابق گلوبال تایمز است. این مطلب در تاریخ ۴ مارس در گلوبال تایمز منتشر شده است.]

هفت روز از آغاز درگیری نظامی روسیه و اوکراین می‌گذرد. معلوم نیست وضعیت چگونه پیش خواهد رفت. بسیاری از مردم می‌پرسند: این بحران چه تأثیری بر جهان خواهد داشت و چگونه چین را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ این درگیری نظامی به خودی خود تأثیر عظیمی خواهد داشت، اما این نتیجه‌ی آن است که واقعاً الگوهای منطقه‌ای را باز شکل دهی می‌کند.

ماهیت استراتژیک مناقشه‌ی روسیه و اوکراین، واکنش قدرتمند روسیه به گسترش ناتو به سمت شرق است که فضای امنیتی مسکو را تحت فشار قرار می‌دهد. فرض بر این است که اهداف پوتین محدود است زیرا قدرت ملی روسیه به اندازه‌ای قوی است که از این کشور برای "مقاومت" در برابر سرکوب غرب پشتیبانی کند، اما به اندازه‌ای قوی نیست که به آن اجازه دهد در یک رویارویی همه‌جانبه با ایالات متحده و غرب درگیر شود. با این حال، این فقط یک موضوع بین روسیه و اوکراین نیست، بلکه یک رویارویی

بین مسکو و ناتو است. همچنین این مناقشه، قدرت واشنگتن را با چالش‌هایی مواجه می‌کند. بنابراین، نتیجه‌ی مناقشه بر کل اروپا یا حتی جهان تأثیر خواهد گذاشت.

اگر مسکو پیروز شود و پوتین به نتیجه‌ی مطلوب یعنی بی‌طرفی اوکراین دست یابد و بدین ترتیب خطر پنهان پیوستن این جمهوری شوروی سابق به سیستم غربی را از بین ببرد، این به معنای موفقیت مسکو در عقب‌راندن سرکوب‌گام به گام اعمال‌شده از سوی واشنگتن از زمان فروپاشی شوروی خواهد بود. این پیروزی، همچنین نشان‌دهنده‌ی تضعیف هژمونی ایالات متحده خواهد بود.

البته این درگیری نظامی در جریان، اروپا را به وحشت انداخته است. این قاره بیشتر به حمایت آمریکا متکی خواهد شد و با روسیه بیشتر دشمنی خواهد کرد. بنابراین، پیروزی روسیه محدود نیز خواهد بود. غیرقابل تصور است که این درگیری نظامی، آغازگر دوره جدیدی از بسط و گسترش روسیه در اروپا باشد که در آن پوتین، جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای سابق پیمان ورشو را یکی یکی تصرف کند. قدرت ملی روسیه نمی‌تواند از چنین رویارویی با ناتو پشتیبانی کند و همچنین مردم روسیه نیز نمی‌توانند از آن حمایت کنند.

به دلیل قدرت ملی محدود خود، چالش‌هایی که روسیه برای ایالات متحده و غرب ایجاد می‌کند، تنها به بازه‌ی محدودی، محدود خواهد بود. پیروزی روسیه تنها می‌تواند رفتار ایالات متحده و غرب با روسیه را تغییر دهد و اعمال هژمونی واشنگتن را در آینده دشوارتر کند، اما نمی‌تواند کل نظم بین‌المللی را واژگون سازد.

اگر منازعه‌ی نظامی در اوکراین برای مدت طولانی ادامه یابد و مردم اوکراین با حمایت مادی و معنوی خارجی، به صورت سراسری در برابر روسیه مقاومت کنند، داستان متفاوت خواهد بود. اوکراین، دومین کشور بزرگ اروپا از نظر مساحت، به باتلاقی برای روسیه تبدیل خواهد شد و در نهایت اراده‌ی روسیه برای ادامه‌ی عملیات نظامی خود را تضعیف خواهد کرد. چنین نتیجه‌ای، تأثیر بزرگ‌تری برجای خواهد گذاشت. تا آنجا که به روسیه ربط دارد، این امر تقریباً به طور قطع منجر به بی‌ثباتی سیاسی در مسکو خواهد شد یا حتی ممکن است به یک انقلاب رنگی و سایر واکنش‌های سیاسی داخلی غیرقابل پیش‌بینی [در روسیه] دامن بزند.

این که چگونه از حیث اخلاقی، نتیجه‌ی دوم درگیری نظامی در اوکراین را تعریف کنیم، یک چیز است، اما در سطح استراتژیک جهانی، چنین نتیجه‌ای [یعنی شکست روسیه]، هژمونی ایالات متحده را تحکیم خواهد کرد. منازعه‌ی اوکراین، آمریکا و غرب را متحد خواهد کرد و سناریوی دوم، قدرت اتحاد آن‌ها را نشان خواهد داد.

از تحلیل فوق، می‌توان دریافت که هم روسیه و هم ایالات متحده «نمی‌توانند این درگیری را ببازند». برای مسکو، این حتی "مسئله‌ی مرگ و زندگی" است.

وضعیت کنونی اوکراین نشان می‌دهد که پیش‌روی ارتش روسیه، کندتر از آن چیزی است که اکثر مردم برآورد می‌کردند. به نظر می‌رسد وضعیت برای روسیه نامطلوب باشد. اما هنوز خیلی زود است که ادعا کنیم روس‌ها در میدان نبرد با یک مخمصه با نیروهای ناکافی، مواجه هستند. لازم به ذکر است که روسیه اساساً برتری هوایی بر کل

خاک اوکراین به دست آورده است و محاصره‌ی شهرهایی مانند کی‌یف نیز در حال شکل‌گیری است. تاکنون، ارتش روسیه اعتماد به نفس خود را برای پیروزی در جنگ حفظ کرده است و آنها معتقدند که می‌توانند انتخاب کنند که چگونه به پیروزی برسند. آنها بین تحقق اهداف نظامی و جلوگیری از تلفات غیرنظامیان، کمی مردد هستند. آنها در مورد استفاده از سلاح‌های سنگین بسیار محتاط هستند زیرا نمی‌خواهند به غرب برای متهم کردن آنها به بمباران مناطق غیرنظامی، بهانه بدهند.

روسیه هنوز بسیج جنگی سراسری انجام نداده است. انجام این کار دردناک خواهد بود. اما من فکر می‌کنم روسیه به جای خروج نیروها از اوکراین قبل از رسیدن به اهداف خود، یک بسیج جنگی را انتخاب خواهد کرد.

این یک موضوع بین روسیه و اوکراین است که آیا در نتیجه‌ی حمله‌ی رعدآسا، تکلیف جنگ به سرعت مشخص شود یا خیر. اما رقابت روسیه و آمریکا محکوم به جنگ فرسایشی است که شامل تحریم‌ها می‌شود. بنابراین، نتایج منازعه‌ی نظامی در اوکراین تنها در میادین نبرد و میزهای مذاکره منعکس نخواهد شد. این نتایج همچنین به این بستگی خواهد داشت که آیا روسیه می‌تواند تحریم‌های جامعی را که ایالات متحده و غرب علیه آن اعمال کرده‌اند، تاب بیاورد یا خیر. غرب با بیرون راندن روسیه از سوئیفت موافقت کرده و مبادلات مختلف اقتصادی و فرهنگی با روسیه را به حالت تعلیق درآورده است. خواهیم دید که این اقدامات واقعاً چه معنایی دارد و آیا روسیه به گوشه‌ی رینگ بازخواهد گشت یا خیر. این آزمونی برای محدودیت‌های تحریم‌های آمریکا و غرب است.

نتایج نهایی درگیری نظامی روسیه و اوکراین تأثیر عمیقی بر تمام جنبه‌های روابط بین‌الملل و حتی بازسازی محیط بین‌المللی خواهد داشت. مردم چین به خوبی می‌دانند که این موضوع بر منافع ملی چین تأثیر می‌گذارد. بنابراین، جامعه‌ی چین به شدت نگران وضعیت اوکراین و تحریم‌های غرب علیه روسیه بوده است. توجهی که ما به این جنگ داشته‌ایم با علایق و توجه ما در زمان جنگ عراق، کاملاً متفاوت است.

شایان ذکر است که بسیاری از مردم چین، روسیه را به عنوان یک آزمون و تجربه برای چین می‌بینند. هر اتفاقی که در منازعه‌ی روسیه و اوکراین می‌افتد، به عنوان چیزی که ربطی خاص به چین دارد، در نظر گرفته می‌شود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ یک درس به جامعه‌ی چین داد. فروپاشی به عنوان یک دوز واکسن سیاسی عمل کرد که اثرات آن تا امروز ماندگار است. بوتین رویارویی با آمریکا و غرب را به روی صحنه برده است. این به چه معناست؟ مردم چین در حال تماشا و انتظار هستند.

هماهنگی دو سوی اقیانوس اطلس در قبال چین؟

نویسنده: سان چنگهائو

[توضیح: نویسنده‌ی این مطلب پژوهشگر مرکز استراتژی و امنیت بین‌المللی در دانشگاه شینگ‌هوا در پکن است. این مطلب در تاریخ ۱۰ مارس ۲۰۲۲ منتشر شده است.]

از زمانی که جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا شده است، روابط ترانس‌آتلانتیک [بین دو سوی اقیانوس اطلس] شاهد احیای سریع بوده است. این امر ارتباط نزدیکی با بازگشت دولت بایدن به سیاست خارجی ایدئالیستی و تلاش‌های ایالات متحده برای متحد کردن اروپا برای مشارکت در رقابت شدید با چین دارد.

در زمینه‌های ایدئولوژی، اقتصاد، تجارت و حتی امنیت، ایالات متحده فعالانه از اروپا خواستار اقدام علیه چین است. به‌طور خاص، تحریم‌های اعمال شده توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا علیه چین، تصویب توافق‌نامه‌ی جامع سرمایه‌گذاری چین-اتحادیه اروپا را متوقف کرده است و باعث شکاف در روابط چین و اتحادیه اروپا شده است.

مواضع و اهداف مورد تعقیب آمریکا و اروپا در دوران ریاست جمهوری بایدن، یکسان نیست. خروج عجولانه‌ی نیروهای آمریکایی از افغانستان و اعلام ناگهانی پیمان دفاعی AUKUS توسط ایالات متحده، بریتانیا و استرالیا، اروپا را غافلگیر کرد و زنگ هشدار دیگری برای آن شد تا به دنبال استقلال استراتژیک باشد.

با این حال، پس از آغاز بحران روسیه-اوکراین و عملیات نظامی ویژه‌ی روسیه، اتحاد آمریکا و اروپا به طور کامل در حوزه‌های مختلف فعال شده است. هماهنگی‌های مکرر دیپلماتیک، صف‌آرایی نظامی و تحریم‌های اقتصادی نشان‌دهنده‌ی توانایی‌های این دو متحد برای انجام اقدامات مشترک در مواجهه با بحران است.

بحران نوپدید روسیه-اوکراین چه تأثیری بر اتحاد ترانس‌آتلانتیک در رابطه با چین خواهد داشت؟ برای ایالات متحده، این بحران توانایی آن را برای متحد کردن اتحادیه اروپا از دو طریق افزایش می‌دهد.

از یک سو، ایالات متحده در حوزه‌ی امنیت نظامی، کنترل و نفوذ بیشتری بر اروپا دارد. اروپا که زمانی مَسْت و مدهوش از پست‌مدرنیسم بود، درمی‌یابد که هنوز باید با مسائل امنیتی سنتی جنگ و صلح روبرو شود و برای حفاظت از خود به شدت به ایالات متحده وابسته است. در چنین شرایطی، ناتو - به رهبری ایالات متحده - برای امنیت اروپا ضروری شده است و ایالات متحده همچنان بر مسیر آینده‌ی تحول ناتو و هدف رقابت قدرت‌های بزرگ، تسلط خواهد داشت. این به نوبه‌ی خود منجر به افول استقلال اروپا در حوزه‌ی امنیت خواهد شد.

از سوی دیگر، دلایل بسیار قوی‌تری برای آمریکا وجود دارد تا در مواجهه با چین، اروپا را به صورت ایدئولوژیک درگیر کند. با بحران روسیه-اوکراین، ایالات متحده بر این باور است که موقعیت اخلاقی برتر را به دست آورده است و اتحاد مبتنی بر ارزش‌های آن در

اروپا جذاب‌تر شده است. پیش از این، هم ایالات متحده و هم اتحادیه‌ی اروپا، چین را به به چالش کشیدن نظم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی موجود، متهم کرده بودند.

در حال حاضر، صدای چین که صلح را از طریق گفتگو ترویج می‌کند، توسط ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا نادیده گرفته شده است و آن‌ها در عوض، سرزنش چین و روسیه را به صورت مشترک، به خاطر تضعیف نظم بین‌المللی و قواعد آن، افزایش داده‌اند. ایالات متحده و اروپا تصویری قطعی دارند مبنی بر اینکه چین و روسیه یک اتحاد مستحکم شکل داده‌اند و ایالات متحده به همکاری با اروپا برای پیشبرد استراتژی ایندو-پاسیفیک (اقیانوس هند و اقیانوس آرام) برای ایجاد توازن با چین ادامه خواهد داد. این تصور و استراتژی، به همان اندازه که محتمل است به تضعیف چین و روسیه منجر شود، به تقابل بین ایالات متحده و اروپا منجر خواهد شد.

سخت است نادیده گرفت که در کوتاه مدت، ایالات متحده همچنان در امور امنیتی اروپا درگیر خواهد بود و سرعت استراتژی ایندو-پاسیفیک آن علیه چین، تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. در آغاز قرن بیست و یکم، دولت بوش پیش از این تصمیم گرفته بود که منابع استراتژیک خود را به آسیا-اقیانوسیه شیفت دهد، اما حملات ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده را مجبور کرد که چرخش استراتژیک خود [به آسیا] را کند سازد و به حاشیه‌ی وسیع‌تر اروپا بازگردد. اکنون، به دلیل بحران روسیه-اوکراین، ایالات متحده باید بخشی از منابع دیپلماتیک و نظامی خود را مجدداً به اروپا اختصاص دهد.

اما در درازمدت، زمانی که بحران روسیه و اوکراین فروکش کند یا تا حدودی حل شود، ایالات متحده سیاست "رهبری از پشت" یا حتی "خروج استراتژیک" را در اروپا اجرا خواهد کرد و منابع استراتژیک اصلی آن در منطقه‌ی ایندو-پاسیفیک سرمایه‌گذاری خواهد شد- اگرچه عقب‌نشینی استراتژیک ایالات متحده از اروپا به این بستگی دارد که کدام حزب، دموکرات یا جمهوری‌خواه، در آن زمان در قدرت باشد.

برای اروپا، بحران روسیه-اوکراین به شدت تمایل و توانایی آن را برای همکاری با ایالات متحده علیه چین تضعیف خواهد کرد، زیرا زنگ هشیار به زنگ هشدار ارتقا یافته است. اروپا در آستانه‌ی تقویت استقلال استراتژیک همه‌جانبه‌ی خود است و سرمایه‌گذاری بسیار بیشتری در امور داخلی خود خواهد کرد.

این بحران، شکست ایده‌ی اروپا در جستجوی یک راه میانه، یک توازن قاعده‌مند و سنجیده‌شده بین آمریکا و چین را نشان می‌دهد. اروپا امیدوار بود که از نظر ایدئولوژیک خود را با ایالات متحده هم‌راستا سازد، همکاری با چین را در اقتصاد و تجارت حفظ کند، به طور موقت برای امنیت به ایالات متحده تکیه کند و به دنبال بهبود قدرت خود باشد. اما بحران روسیه-اوکراین تأثیر زیادی بر این طراحی داشت. اروپا به میدان اصلی درگیری غرب و روسیه تبدیل شده و ضعف‌های اروپا در اقتصاد و امنیت، آشکار شده است.

حتی اگر بحران روسیه-اوکراین پایان یابد، برخی مسائل اروپا را به دردمر می‌اندازد. در حوزه‌ی امنیتی، روسیه همسایه‌ای است که اروپا نمی‌تواند آن را تغییر دهد و صدای

استقلال امنیتی در اروپا، بلندتر خواهد شد. آیا امنیت اروپا باید در چارچوب ناتو تقویت شود یا در چارچوب اتحادیه‌ی اروپا؟ آیا اروپا برای اتحادِ دفاعیِ اروپاییِ مختصِ خود فشار خواهد آورد یا برای امنیت، بیش از این به ایالات متحده متکی خواهد بود؟

در حوزه‌های اقتصادی و تجاری، وابستگی انرژی اروپا به روسیه را نمی‌توان در مدت کوتاهی از بین برد. اروپا چگونه می‌تواند با درد گذارِ انرژی، مواجه شود؟ بحران انرژی و کمبود مواد غذایی، فشار تورمی بیشتری بر منطقه‌ی یورو وارد کرده است. علاوه بر این، با تشدید تحریم‌های اروپا علیه روسیه، این تحریم‌ها می‌توانند نتیجه‌ی معکوس داشته باشند و به اروپا از حیث اقتصادی، ضربه بزنند.

در حوزه‌ی اجتماعی، بحران روسیه-اوکراین موج جدیدی از ورود پناهندگان به اروپا را ایجاد کرده است. اروپا چگونه به‌طور مناسب به این موضوع خواهد پرداخت، در حالی که همه‌گیری کووید ۱۹ همچنان در حال پیشروی است؟ همه اینها اروپا را وادار می‌کند تا برای مدتی به جای حمایت از جاه‌طلبی‌های ایالات متحده برای رقابت با قدرت‌های بزرگ، بیشتر بر مسائل داخلی خود تمرکز کند.

در همین حال، بحران روسیه-اوکراین، اختلافات موجود بین ایالات متحده و اروپا در خصوص چین را تشدید کرده است. اروپا و ایالات متحده در حال حاضر با یک برداشتِ نادرستِ پیچیده از امنیت روبرو هستند. اروپا روسیه را فوری‌ترین تهدید می‌داند و بر این باور است که جنگ سرد جدیدی که توسط روسیه برافروخته می‌شود، هنوز امکان‌پذیر است. در همین حال، آمریکا چین را بحرانی‌ترین چالش پیش روی غرب می‌داند و

احتمال بیشتری دارد که در دامِ توسیدید با چین بیفتد، نه روسیه. [دامِ توسیدید، عبارت است از گرایش به درگیری نظامی، هنگامی که یک قدرت نوظهور، یک هژمونِ منطقه‌ای یا جهانی را تهدید می‌کند.]

برخی از استراتژیست‌های آمریکایی بر این باورند که ایالات متحده توانایی تمرکز بر دو حوزه [اروپا و آسیا] را دارد و می‌تواند استراتژی دو اقیانوسی - اقیانوس اطلس و ایندو-پاسیفیک - را اجرا کند. اما تناقض‌های ساختاری بین آمریکا و اروپا در مورد مسائل چین و روسیه نمی‌تواند به راحتی حل شود. این امر تا حد زیادی، سمت و سوی هماهنگی ترانس‌آتلانتیک در قبال چین را تعیین خواهد کرد.

معضل دوگانه‌ی امنیت

نویسنده: دونگ چونلینگ

[توضیح: نویسنده‌ی این مطلب پژوهشگر موسسه‌ی روابط بین‌المللی معاصر چین است. این موسسه، یکی از مراکز پژوهشی بزرگ، قدیمی و تأثیرگذار در چین و وابسته به وزارت امنیت کشور چین است. این مطلب در ۱۶ مارس ۲۰۲۲ منتشر شده است.]

در حال حاضر، منازعه‌ی روسیه-اوکراین همچنان ادامه دارد و بحران و آشفتگی ناشی از آن همچنان در حال گسترش است. این تراژدی، هم به دلیل سناریوهای پیچیده‌ی تاریخی و هم معضلات و مخمصه‌های امنیتی چندگانه ایجاد شد. درس‌هایی که این منازعه برای دنیا دارد، شایسته‌ی تأمل توسط هر فرد صلح‌دوست است، و در عین حال، منطقی مبتنی بر امنیت مشترک و رویکرد امنیت جهانی که در موضع چین در قبال این منازعه منعکس شده است، ممکن است برای همگان حائز اهمیت باشد.

تشدید مداوم منازعه‌ی روسیه-اوکراین، نتیجه‌ی ترکیب دو معضل امنیتی کلاسیک است:

یکی "معضل یا دو راهی زندانی" است. در هر ج و مرج، هر کشوری امنیت ملی را در منافع خاص خود دنبال می‌کند و به جای امنیت مشترک، تنها بر امنیت خود تمرکز می‌کند. این وضعیت، اغلب به افزایش ناامنی برای طرف‌های مربوطه منجر می‌شود و هر طرف، تمهیدات متناظری را برای افزایش امنیت خود اتخاذ می‌کند [که این امر به

تضعیف امنیت همگان منجر می‌شود]. در نهایت، همه در یک چرخه‌ی معیوب قرار می‌گیرند که در آن امنیت را دنبال می‌کنند اما به‌طور فزاینده‌ای ناامن می‌شوند.

این در مورد [بحران] اوکراین مشهود است، جایی که گسترش ناتو به سمت شرق، باعث ایجاد احساس ناامنی شدید در روسیه شد. ایالات متحده و بقیه‌ی کشورهای غربی، این نگرانی امنیتی را برای مدت طولانی نادیده گرفتند تا اینکه از خط قرمزِ استراتژیکِ روسیه عبور کردند. زمانی که متوقف ساختنِ گسترش ناتو به سمت شرق از طریق مذاکره غیرممکن به نظر رسید، روسیه سعی کرد از طریق ابزارهای نظامی رادیکال به این هدف دست یابد. این امر به تشدید ناامنی و از دست دادن کنترل اوضاع منجر شد و شروع جنگ و وخامت بیشتر محیط امنیتی روسیه را در پی داشت.

این چرخه‌ی معیوب امروز ادامه دارد. امنیت، مطلق نیست بلکه نسبی است. امنیت نه تنها یک توانمندی، بلکه مهم‌تر از آن یک وضعیت است. ناکامی در درهم‌شکستن محدودیت‌های تفکر امنیتی سنتی غربی، ناکامی در اندیشیدن به مسائل امنیتی از منظر امنیت مشترک و پاسخگویی کامل به نگرانی‌های امنیتی مشروع همه طرف‌ها، به معنای خلق دشواری در حل پارادوکس امنیتی معضلی زندانی است.

معضل دوم، "بازی ناجوانمردانه" است. ناتو و اوکراین، یک طرف منازعه را نمایندگی می‌کنند و روسیه طرف دیگر را. هر دو طرف، قدرت بازدارندگی خود را افزایش داده‌اند و فشار شدیدی را برای دستیابی به پیروزی اعمال کرده‌اند؛ روسیه حتی از بازدارندگی هسته‌ای حرف می‌زند و آمریکا در حال استفاده از سلاح‌های هسته‌ای مالی است،

روسیه را از سیستم سوئیفت بیرون کرده و با بسیاری از کشورها همکاری می‌کند تا وحشیانه‌ترین تحریم‌های اقتصادی ممکن را علیه روسیه اعمال کند.

در نتیجه، بازی ناجوانمردانه‌ی بین دو طرف، بیشتر و بیشتر آشکار شده است. آنها مانند دو اتومبیل مسابقه‌ای هستند که با سرعت به سمت یکدیگر حرکت می‌کنند و هر طرف امیدوار است طرف دیگر نتواند مسابقه را ادامه دهد و ابتدا فرمان را بچرخاند. هیچ یک از طرفین در حال حاضر، اراده‌ی سازش ندارند و هر یک امیدوار است که با پیروزی، بازی را به پایان برساند.

آنچه چین به عنوان یک قدرت مسئولیت‌پذیر باید انجام دهد، ترویج گفتگوهای صلح، کاهش تنش‌ها و بازگرداندن دو طرف به میز مذاکره است. چین همچنین باید فشار بر روی دو طرف را کاهش دهد تا از روی آوردن آنها به آخرین راه چاره، جلوگیری کند - به عبارت دیگر، باید از تبدیل شدن حد غایی بازدارندگی هر دو طرف به واقعیت جلوگیری کرد.

دولت چین رویکرد امنیتی جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار را در قبال بحران روسیه-اوکراین اتخاذ کرده است که از افتادن جهان در دام جنگ سرد جدید و جلوگیری از تراژدی همگانی در منازعه‌ی روسیه-اوکراین جلوگیری می‌کند.

اگرچه از جنگ سرد مدت‌هاست که می‌گذرد، اما میراث‌های آن به طور مؤثر حل و فصل نشده و امروز به مانعی برای توسعه صلح‌آمیز جهانی تبدیل شده است. بحران اوکراین، یک نمونه است. جنگ سرد با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسید و

روسیه‌ی جدید را می‌توان تا حدودی به‌عنوان خاتمه‌دهنده‌ی جنگ سرد در نظر گرفت. با این حال، [پس از فروپاشی شوروی] ایالات متحده این پیروزی بدون جنگ را به عنوان پیروزی سیاست‌مهار خود تلقی کرد و با روسیه به همان شیوه‌ای برخورد کرد که با یک کشور شکست‌خورده برخورد می‌کرد.

پس از جنگ سرد، ایالات متحده چندین هدف استراتژیک اتخاذ کرد: جلوگیری از تشکیل یک اتحاد جماهیر شوروی دیگر، محدود کردن و تضعیف روسیه، ترویج گسترش ناتو به شرق و دست‌اندازی به فضای ژئوامینیتی روسیه. مأموریت تاریخی ناتو باید با پایان جنگ سرد به پایان می‌رسید، اما از آن به عنوان ابزاری برای ترویج گسترش هژمونی ایالات متحده استفاده شده است. استقلال استراتژیک اروپا نیز با حضور ناتو به میزان قابل توجهی محدود شده است.

علاوه بر این، خطر سقوط جهان به یک جنگ سرد جدید در نتیجه‌ی بحران فعلی اوکراین در حال افزایش است. در حالی که ایالات متحده از هیچ تلاشی برای اعمال فشار دیپلماتیک بر چین برای پیوستن به [کارزار] تحریم‌ها علیه روسیه دریغ نکرده است، به طور مداوم چین و روسیه را در فضای افکار عمومی بین‌المللی متهم می‌کند، دردسرهایی را در مسئله‌ی تایوان به‌وجود آورده و همچنان با گزافه‌گویی و تبلیغات فراوان، چین را به‌عنوان تهدید شماره یک استراتژیک برای غرب معرفی می‌کند.

واضح است که ایالات متحده امیدوار است که از این بحران برای تقویت وابستگی استراتژیک اروپا به خود استفاده کند و همبستگی غرب را به یک نیروی مهار

استراتژیک علیه چین تبدیل کند. در منازعه‌ی روسیه-اوکراین، چین هم با جنگ گرم و هم با جنگ سرد جدید مخالف است و بر احترام به اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد و حاکمیت و تمامیت ارضی همه‌ی کشورها تأکید می‌کند. چین با گرایش به رویارویی مبتنی بر اردوگاه در جهان مخالف است و بر حل مشکلات از طریق گفتگو و همکاری فعال با همه طرف‌ها، اصرار دارد. این کشور همچنین از استقلال استراتژیک اروپا و ساختن یک چارچوب امنیتی متوازن، موثر و پایدار اروپایی به نفع خود اروپا، قاطعانه حمایت می‌کند.

اثر بازتابی و پیش‌رونده‌ی معضل امنیتی، فراگیر است. بحران اوکراین نه تنها منازعه و تقابل بین قدرت‌های بزرگ را تشدید کرده است، بلکه تراژدی منابع مشترک و مسئله‌ی حکمرانی امنیت جهانی را نیز تشدید کرده است. این بحران اکنون به حوزه‌های اقتصادی، مالی، دیپلماتیک و معیشتی، تسری یافته است. بحران‌های امنیتی ناشی از کمبود مواد غذایی و انرژی و زنجیره‌های صنعتی مختل شده به نحو غیرمنتظره‌ای در حال ظهور هستند.

کشورهای سراسر جهان باید برای ترغیب حل این بحران‌ها با یکدیگر همکاری کنند، و در عین حال، کشورها همچنین باید مردم‌گرا باقی بمانند و از منظر جلوگیری از بحران‌های انسانی، به مردم بی‌گناه آسیب‌دیده از جنگ رسیدگی کرده و به آنها کمک کنند. آنها باید ذهنیت بدترین حالت ممکن را برای جلوگیری از گسترش بحران و افزایش تهدید، اتخاذ کنند.

بر این اساس چین یک پیشنهاد شش ماده‌ای ارائه کرده است. رویکرد کل نگرانه‌ی چین به امنیت ملی و رویکرد جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار آن به امنیت ممکن است به در هم شکستن معضل امنیتی کنونی و ترویج حکمرانی امنیت جهانی پایدار کمک کند.

همانطور که یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: "یک دست، صدا ندارد." در مواجهه با همه‌گیری جاری [شیوع کرونا] و تغییرات بسیار مهمی که در یک قرن گذشته دیده نشده است - و همچنین مسائل امنیتی سنتی و غیرسنتی - جهان خود را در چهارراه استراتژیک دیگری می‌یابد. در این بحران، انتخاب‌های استراتژیک چین قطعاً مهم است، اما آنچه مهم‌تر است، درک جهانی و انتخاب مشترک همه‌ی کشورهای جهان است.

پس از درس‌های دردناک جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، چگونه می‌توانیم از وقوع جنگ جهانی بعدی جلوگیری کنیم؟ چگونه می‌توانیم رویکرد موجود به امنیت را به‌روزرسانی کنیم، قید و بند تفکر سنتی را در هم بشکنیم و قفل معضل امنیتی موجود و مشکلات امنیتی بی‌پایان را بگشائیم؟ چگونه می‌توان از منظر نیازهای زمانه و نیازهای مشترک بشریت به مسائل امنیت ملی پرداخت و جهان را امن‌تر کرد؟ پاسخ‌ها را می‌توان در این بحران یافت، اما در عین حال می‌توان به فراتر از آن رسید.